



”آموزش زبان مادری“ یا آموزش به زبان مادری

مظفر محمدی

آرمان بورژوازی ناسیونالیست کرد متزلزل شده است!

ناسیونالیست های کرد، در رابطه با جمهوری اسلامی اکنون دو بخش راضی و ناراضی از رژیم را تشکیل داده اند. یک بخش که اساسا در اپوزیسیون اند، گلگی دارند که دولت امید و اعتدال روحانی، آموزش به زبان کردی را برسمیت نشناخته است. این ها می گویند دولت روحانی با مطرح کردن آموزش زبان کردی در مدارس و دانشگاه ها به جای آموزش به زبان کردی به آنها کمک می زند. از طرف دیگر، نماینده بخش راضی ناسیونالیسم کرد، محمد قسیم عثمانی نماینده اهل سنت بخاطر تقسیم عادلانه قدرت و ثروت و امکان فرصت برابر برای اقوام و ادیان و مذاهب، از نظام جمهوری اسلامی تشکر کرده است. او از نمایندگان مجلس دوره جدید از کردستان است که به هیات ریسه مجلس راه یافته و با لباس کردی در مجلس شورای اسلامی ظاهر شده و از تحقق آرمان های ناسیونالیسم کرد به وجد آمده است.

بخش ناراضی ناسیونالیسم کرد، نگران این است که جمهوری اسلامی و دولت روحانی با کارهایی که انجام داده و می دهند دارند زیر پای کردایه تیشان را خالی می کنند. مگر نه این است که محمد قسیم بعنوان نماینده راستین کرد با لباس مقدس کردی در مجلس اسلامی حاضر شده و هویت کردایه تی را نمایندگی می کند! وقتی جمهوری اسلامی با نمایندگان محترم اهل سنت و ناسیونالیسم کرد و زبان کردی و لباس و

صفحه ۳

مظفر محمدی

بیش از یک ماه است تعدادی از زندانیان سیاسی در میان فعالین کارگری و مدنی از جمله جعفر عظیم زاده و صدیق کبودوند ... دست به اعتصاب غذا زده و مرگ تدریجی را می گذرانند. طبق آخرین خبر صدیق کبودوند موقتا و بطور مشروط به اعتصاب غذای خود پایان داده است. حکم شلاق بر بالای سر کارگران بافق هم می چرخد!

چگونه یک جامعه 70 میلیونی می تواند از شهروندانش دفاع کند، سوال بزرگی بر بالای سر جامعه ما است.

تا کنون بخشهایی از نهاد و گروه و شخصیتهای داخلی ایران و خارج کشور علیه این جنایت دولت و برای آزادی زندانیان و خاتمه دادن به اتهامات بی اساس و بهانه های دستگاه قضایی رژیم به اعتراض پرداخته اند. این کم ترین توقعی است که می توان از جامعه و مردمانش داشت.

بگذریم که در دفاع از زندانیان سیاسی گرایشهای سیاسی مختلف تنگ نظری و منافع حقیر دیگر را به منصفه ظهور رساندند. بانگاهی به کمپین های مختلف می بینیم که ناسیونالیستهای کرد، کمپین ویژه ای برای صدیق کبودوند راه می اندازند چرا که صدیق را فرزند خانواده "ملت" خود می دانند و دفاع از او برایشان حیثیتی و اثبات کردایه تی و تقدس و تقدم ملیت و مذهب بر انسانیت است. از ناسیونالیسم در هر رنگ و لباسی بیش از این انتظار نمی رود. این عمل ولو در ظاهر تلاش برای آزادی صدیق نامیده می شود، اما مضموم و زشت و خلاف پرنسپ های انسانی و آزادی و برابری انسان ها صرفنظر از ملیت و مذهب و نژاد است. صفحه ۲

به مناسبت هفته منصور حکمت

کارگران و ناسیونالیسم

منصور حکمت در مباحث "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" و کتاب "بحران خلیج" موضع و سیاست کمونیستی در قبال ناسیونالیسم و ملت را بیان می کند. و متعاقبا فدرالیسم را بعنوان راه حل ارتجاعی و ناسیونالیستی به نقد می کشد. بر خلاف تصور رایج که همیشه گفته شده اول ملت ها بوجود می آیند بعد ناسیونالیسم. این از نظر حکمت بر عکس است. حکمت می گوید:

ناسیونالیسم محصول خودپرستانه ملتها نیست. برعکس، ملتها و خودپرستی و تعصبات ملی شان محصول ناسیونالیسم اند. ناسیونالیسم، مستقل از اینکه در چه دوره ای و بر متن کدام روندهای پایه ای در قلمرو اقتصادی سیاسی پا به میدان میگذارد، یک ایدئولوژی بورژوایی صفحه ۴ برای سازماندهی قدرت طبقاتی است. ایدئولوژی ای است که تلاش میکند حکومت

در صفحات دیگر میخوانید:

در حاشیه درگیریهای اخیر پیشمرگان حدکا با

نیروهای مسلح رژیم... (مظفر محمدی)

صفحه ۱۱

پاسخ به یک سوال! "فعالیت مشترک کمونیست ها

با بقیه ممکن است؟" (محمد فتاحی) صفحه ۷

نگاهی به لیبی امروز (دانا فرزین) صفحه ۱۰

هرچی بگنند نمکش میزنند... (مظفر محمدی)

صفحه ۱۲

آزادی برابری حکومت کارگری

اعتصاب غذا، شلاق تحقیر و...

از طرف دیگر به نام چپ و کارگر کمپین های ویژه برای آزادی جعفر عظیم زاده راه می افتد. این دو علیرغم تفاوت‌هایشان پشت و روی یک سکه اند.

زندانی سیاسی باید آزاد شود. این خواستی انسانی، از ادیخواهانه و شرافتمندانه است و ملیت کرد و فارس و ترک و بلوچ و عرب نمی شناسد. خواستهای این دو زندانی سیاسی علیرغم گرایش‌های سیاسی‌شان، خواستی برحق و انسانی است. خواست لغو احکام دلبخواهی و انتقام جویانه بورژوازی و دستگاه قضایی اش، دفاع از حقوق مدنی و انسانی همه شهروندان جامعه است. این احکام بجز قلدری آشکار و زورگویی نیست و فاقد هر گونه مبنای حقوقی و موازین حاکم بر یک جامعه متمدن و مدرن جهان امروز است. این خواست کل جامعه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی است.

دفاع از مطالبات زندانیان برای لغو این احکام و آزادی همه زندانیان سیاسی امر کل جامعه ای است که از ستم و استثمار و بی عدالتی جمهوری اسلامی رنج می برد.

صدیق کیبوند مدافع حقوق و آزادیهای انسانی، بر کیبوند قهرمان ملی کرد ارجحیت دارد. این به نفع خود کیبوند، به نفع همه زندانیان سیاسی و به نفع آزادی و انسانیت است.

دردناک تر زمانی است که در دفاع از این دو زندانی اعتصابی، نامی از احسان مازندرانی روزنامه نگار که او هم با اعتصاب غذای یک ماهه خود در آستانه مرگ قرار گرفته است و به حکم دادگاه رژیم اعتراض دارد، برده نمی شود.

گفتم چگونه یک جامعه 70 میلیونی می تواند از شهروندانش دفاع کند، سوالی است بر بالای سر جامعه. اما موضوع مهم تر و تعیین کننده تر وجود طبقه کارگر چند ده میلیونی است که جامعه بدون کار آن می ایستد. اما این طبقه در دفاع از فعالین حقوق کارگری و مدنی ساکت است. به این ترتیب دولتی که هر گونه فعالیت کارگری و سیاسی و مدنی را ممنوع کرده و فعالین این عرصه ها را تادم مرگ می کشاند، از خطر جنبش عظیم کارگری و طبقه کارگر مصون می ماند. تحمل اعتصاب غذا که مرگ تدریجی است تاوانی است که تعدادی از فعالین و دوستانداران کارگران و مردم در سکوت طبقه کارگر می دهند.

در غیاب طبقه کارگر و در سکوت این طبقه، بورژوازی نه تنها در ایران بلکه در ابعاد جهانی توانسته و می تواند بهر جنابیتی دست بزند. بیخ گوش طبقه کارگرایران، کارگران معدن طلای آق دره شلاق زده می شوند و برای کارگران بافق هم حکم شلاق صادر می شود. قبلاً هم مواردی از شلاق زدن کارگران و معلمان را شاهد بودیم. و همه این بی حرمتی و توهین و دهن کجی به انسان و به کل جامعه باز و تنها در سکوت طبقه کارگر امکانپذیر است. طبقه کارگر نمی تواند و نباید شاهد این توحش و بربریت قرون وسطایی نسبت به کارگران و مردم از ادیخواه باشد و ایستادگی در مقابل آن را

به روشنفکران و شخصیت‌های منفرد و یا گروه های پراکنده واگذار کند و خود به تماشا بنشیند. این خفت و ذلت را کارگران کمونیست و رهبران و فعالین طبقه کارگر نباید بپذیرند. این حقیقت را باید پذیرفت که اگر طبقه کارگر بعنوان رهبر و پیشرو مبارزات از ادیخواهانه و حق طلبانه ظاهر نشود و ابراز وجود نکند حقی بدست نمی آید و جامعه کماکان شاهد لگد مال شدن حقوق و آزادیها و حرمت انسان از جانب بورژوازی و دولت شان خواهد بود.

نمی توان در مملکتی زندگی کرد و سرها را بالا گرفت که انسان ها بخاطر دفاع از حقوق اولیه و ابتدایی شان شلاق می خورند. فرود آمدن هر شلاقی بر بدن یک انسان خواه کارگر یا معلم یا روزنامه نگار و فعال مدنی و ...، فرود آمدن شلاق است بر بدن کل جامعه. آیا باید کماکان اجازه داد بورژوازی متحجر و عقبمانده و ستمگر به موازین انسانی بشریت قرن بیست و یکم دهن کجی کند. انسان ها را تحقیر و شکنجه کند و جامعه را مرعوب نماید!

توقع شرم از بورژوازی بیهوده است. اما برای جامعه 70 میلیونی که نصف ساکنانش را طبقه کارگری تشکیل می دهد که چرخ های جامعه را می چرخاند، سکوت در برابر شلاق زدن انسان در دنیای متمدن امروز مایه شرم است. بورژوازی که با تشدید استثمار و شانه خالی کردن از زیر بار مسولیت نان سفره میلیون ها کارگر بیکار و تن فروش و تحمیل دستمزدهای بخور و نمیر به همه کارگران و کارکنان جامعه، توانسته آخرین رمق های یک زندگی انسانی و بی دغدغه و مرفه را بگیرد، با ابزارهای شکنجه و زندان و تحمیل مرگ تدریجی با اعتصاب غذا و با شلاق زدن کارگران و مردم از ادیخواه، می خواهد آخرین رمق انسانیت و از ادیخواهی و برابری طلبی را بگیرد.

جمهوری اسلامی با تحمیل اعتصاب هر روزه و هر هفته به کارگران بخاطر حقوق های معوقه و ناچیز و استثمار و بی حقوقی های محض دیگر، تحمیل زندان و شکنجه، تحمیل اعتصاب غذا به انسان هایی که مرگ تدریجی را بر زندگی خفت بار و تحت زور و قلدری ترجیح می دهند...، می خواهد جامعه را ساکت و مستاصل و تسلیم نگه دارد.

و سرانجام با شلاق کشیدن بر بدن انسان...، می خواهد هر گونه اعتراضی را به تسلیم بکشاند. جامعه را به منتهی الیه حفارت بده و سلب اراده کند. جمهوری اسلامی به تحمیل فقر و گرسنگی و فحشا و اعتیاد هنوز رضایت نمی دهد. می خواهد هر گونه اراده ی انسان ها و فریاد اعتراض را در هم بشکند، خرد و پایمال و تحقیر کند. می خواهد اوج بربریت را به نمایش بگذارد تا بگوید، در این جامعه جز تسلیم به زور و قلدری و بردگی مزدی راهی نیست. این را هر روز و هر ساعت و دقیقه باید از خود پرسید که چگونه یک جامعه 70 میلیونی می تواند و باید از شهروندانش دفاع کند. از نان سفره، از رفاه و امنیت و آزادی و از حرمت انسانها دفاع کند. نه تنها دفاع کند بلکه تعرضی

را سازمان دهد. باید به صورت این جانیان و برده داران و مرتجعین قرون وسطایی سیلی محکم زد. باید تحقیرش کرد و باید زورگویی و قلدری اش را به زانو در آورد. جامعه ایران راه و چاره ای جز این ندارد.

پایان یافتن شرایط خفتبار اقتصادی و زندگی و سرکوب و تحقیر و بیحقوقی بدون شک محتوم است. اما حتی یک روز بیشتر تحمل این شرایط برای جامعه ای با طبقه کارگر چند ده میلیونی که انقلاباتی پشت سر دارد، اعتصابات و اعتراضات اجتماعی بوسعت جامعه دارد، نباید برای هیچ انسانی قابل تحمل باشد. باید از کارخانه و کارگاه و معادن و از دانشگاه ها و مدارس و بیمارستان ها و از محلات فریاد اعتراض و "نه" به این شرایط را بر آورد.

دردناک تر این است که بخشهایی از همین بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون با صدای ریاکارانه و لیبرالی خود وانمود می کنند که می خواهند زخم های شلاق بر بدن کارگران را التیام بخشند و به نشانه ترحم به مستضعفان به مخالفت ریاکارانه با شلاق زدن بپردازند. درد ترحم و شفقت لیبرالی و بورژوازی بخشهایی از جمهوری اسلامی و روشنفکران شان کم تر از درد شلاق نیست. این نمک پاشیدن بر زخم های عمیقی است که در چند دهه گذشته بر بدن جامعه ما زده اند.

تنها دستان قدرتمند کارگران، زنان، جوانان و توده وسیع مردم از ادیخواه و برابری طلب است که می تواند شلاق تحمیل فقر و گرسنگی و شلاق تحقیر و اهانت و بی اراده کردن انسان ها را از دست بورژوازی و دولت شان بیندازد. جامعه ما و بویژه طبقه کارگر امروز بیش از هر زمان و مثل نان شب به سوسیالیسم برای برگرداندن اراده و اختیار به خود نیاز دارد.

"اساس سوسیالیسم انسان است، سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است."
منصور حکمت.

خرداد ۹۵ ژوئن ۲۰۱۶

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

اما ستم طبقاتی و قبضه قدرت و ثروت توسط بورژوازی بطور کامل برقرار شده است. این درس و تجربه است که به کارگران و مردم زحمتکش کردستان ایران می گوید، سنگر ناسیونالیسم و ملی گرایی و قوم پرستی و خودمختاری طلبی و فدرالیسم را به بورژوازی کرد بسیار و راه جداگانه خود را برود.

این راه کدام است؟

1- ستم ملی به یمن شوینیس بورژوازی فارس و ناسیونالیسم بورژوازی کرد بعنوان مانعی بر سر وحدت طبقاتی کارگران در سراسر ایران و ایجاد تفرقه و تقسیم زحمتکشان به اقوام و ملیت ها و مذاهب و غیره عمل می کند. رفع این ستم برای بورژوازی کرد، آموزش به زبان مادری، اشاعه فرهنگ و اخلاقیات ناسیونالیستی و قوم پرستانه با برقراری خودمختاری و شریک شدن سرمایه داران و احزابشان در اداره سیاسی و پلیسی جامعه کردستان است. تقسیم ایران به مناطق فدرال و ایجاد زمینه های جنگ قومی شعار بخش دیگر بورژوازی ناسیونالیست و قوم پرست کرد است. برای کارگران و مردم زحمتکش کردستان، راه رفع ستم ملی با رفراندوم و انتخاب بین جدا شدن و یا ماندن در چهارچوب ایران است. شکی نیست منفعت کارگران و زحمتکشان کردستان در اتحاد طبقاتی با کل طبقه کارگر ایران است. کارگران در کردستان بدون پشتوانه عظیم طبقاتی کل طبقه کارگر، از قدرت لازم برای پیروزی بر سرمایه داران و بورژوازی کرد و احزاب مسلح شان برخوردار نخواهند بود.

2- در شرایط کنونی مساله آزادی و رفاه و امنیت موضوع حیاتی جامعه ایران صرف نظر از قومیت و ملیت و زبان و فرهنگ و مذهب و غیره است. هر گونه پیشروی و پیروزی در این امر بدوا به اتحاد و هماهنگی و همبستگی مبارزاتی کل کارگران و زحمتکشان در سراسر ایران، بستگی دارد. در این جا است که راه جنبشهای طبقاتی و اجتماعی بر سر آزادی و رفاه و امنیت، با بورژوازی و ناسیونالیسم در هر رنگ و لباس جدا می شود.

3- مشغول کردن ذهن بخشهایی از مردم کردستان به مسائلی چون تقدیس ملیت و قومیت و زبان و فرهنگ و اخلاقیات ناسیونالیستی و قوم پرستانه و سنی گری که ضدیت با کارگران و ضد زن بودن در بطن آن خفته است، باید مذموم و زشت و ارتجاعی تلقی شده و هویت انسانی و برابری طلبانه و آزادیخواهانه و برابری زن و مرد جایگزین آن شود. کارگران و زحمتکشان جامعه مطلقا نفعی در هویت های ملی و مذهبی و قومی نداشته و ندارند.

خرداد ۹۵ ژوئن ۲۰۱۶

در مقابل این وضعیت، بورژوازی کرد که در قدرت و حاکمیت شرکت داده نشده و یا کم شریک شده، ناسیونالیسم و ملی گرایی را بعنوان ابزاری برای دامن زدن و اشاعه ی احساسات قومی و ملی در خدمت جبران عقیماندگی و به بازی گرفته نشدنش قرار داده است. تا از این نم کلاهی برای خود بدوزد. بر متن این شرایط، جنبش های ناسیونالیستی از دوره های پیشین دوران قاضی محمد و تا کنون بوجود آمده و احزاب ناسیونالیست کرد شکل گرفته اند.

تا زمانی که ناسیونالیسم و قومگرایی پا به میدان نگذاشته است، ایران کشوری است تحت حاکمیت بورژوازی و در حوزه و قلمرو اقتصادی و سیاسی و جغرافیایی معین. زمانی که در انقلاب مشروطیت، باقر خان و ستارخان از آذربایجان به تهران حمله کردند، هیچکس نگفت ترک ها آمدند. انقلاب مشروطیت رنگ این و آن ملت و قوم و طایفه نداشت. در دوره انقلاب 57 هم مردم کردستان بعنوان جزئی از کل ایران، در این انقلاب شرکت کردند. خواستهای انقلاب سراسری و برای آزادی و برابری بود.

زمانی که جمهوری اسلامی به سازماندهی حاکمیت بورژوازی پرداخت، بورژوازی کرد و احزاب آن تلاش کردند در این امر شریک شده و گوشه لحاف قدرت را بگیرند. کارگران و مردم زحمتکش هم جز به خواست های آزادی و رفاه که خواستهای انقلاب بهمین بود به چیز دیگری فکر نمی کردند و مدت زمان معینی دفاع از انقلاب و مطالباتش، سنگر مقاومت مردم کردستان در برابر دیکتاتوری جدید حاکم شد.

زمانی مساله ملی و ملت حداقل سر زبان می افتد و به جلو صحنه رانده می شود که بورژوازی کرد برای سهیم شدن در قدرت پرچم ناسیونالیسم و ملی گرایی را بعنوان ابزار فشاری بر بورژوازی حاکم بر می افرازد. ابزاری که تا هم اکنون هم دست بورژوازی کرد است و نانش را می خورد.

با شکست انقلاب، بورژوازی کرد به سنگر ناسیونالیسم و ملی گرایی خزید و تنها راه سهیم شدن در قدرت را ایستادن در این سنگر دانست... خودمختاری و متعاقبا فدرالیسم شعار ارتجاع بورژوایی و ناسیونالیست کرد شد. در مقابل، جناح چپ هم با شعار حق تعیین سرنوشت برای مردم کردستان در مقابل حملات بورژوازی حاکم و جمهوری اسلامی ایستاد...

تا کنون بیش از سه دهه از این تحولات می گذرد. ناسیونالیست ها کماکان در سنگر ناسیونالیسم و ملی گرایی و قوم پرستی و خودمختاری و فدرالیسم ارتجاعی ایستاده ولو یک قدم جلو نرفته اند، اما حداقل کاری که کرده اند، بخشی از مردم کردستان را در انتظار اینکه بالاخره یک روز "کردها" به حق خود می رسند نگه داشته اند. و این حق چیزی نیست جز اینکه بورژوازی کرد و احزاب شان در قدرت و ثروت سهیم شوند. قدرت و ثروتی که اگر بدست آورند، ربطی به منافع کارگران و مردم زحمتکش کردستان ندارد. همانطوریکه حاکمیت بورژوازی ناسیونالیست کرد در کردستان عراق ولو با گرفتن تمام قدرت و ثروت در کردستان چیزی نصیب زحمتکشان این دیار "اقلیم" نکرده است. اقلیمی که در آن از ستم ملی خبری نیست،

فرهنگ کردی مشکلی ندارد، معلوم است دیگر چیزی برای ناسیونالیسم کرد باقی نمی ماند.

با نگاهی به شبکه های رادیو و تلویزیون کردستان جمهوری اسلامی، خیلی ها معتقدند که نیازهای فرهنگی شان برآورده شده است. شعرا و ادبا و استادان دانشگاه کرد زبان به اشاعه فرهنگ و زبان و ادبیات کردی می پردازند و از زبان کردی مشترک حرف می زنند. این شبکه ی دولتی با اشعار و موسیقی کردی و تقدیس فرهنگ روستایی و عقیمانده و پخش برنامه های هنری و فرهنگی، میلیون ها نفر شنونده و بیننده را بخود جذب کرده است. چیزی که تلویزیون های احزاب ناسیونالیست به کرد پایش نمی رسند. از نظر شبکه تبلیغات کردی رژیم، "زن کرد شیر مرد است." به قول یک بیننده و شنونده رادیو و تلویزیون کردستان جمهوری اسلامی، فقط سرود "ای رقیب" مانده که پخش شود. این دستگاه تبلیغاتی هیچ کم و کسری کردیهای تی ندارد!"

بعلاوه، بورژوازی کرد در مساله اقتصاد و سرمایه گذاری و استثمار نیروی کار ارزان با جمهوری اسلامی مشکلی ندارد.

تنها چیز باقی مانده برای ناسیونالیست های کرد اپوزیسیون جمهوری اسلامی، اجازه حضور در کنار رژیم و رفع ممنوعیت فعالیت شان است. این آرزوی دیرینه ای است که در خواست خودمختاری برای آنها برآورده نشده است.

ناسیونالیستها خواهان دخالت در اداره و مدیریت جامعه هستند. آنها می گویند فارس ها و شیعه ها همه مراکز تصمیم گیری و مدیریت را قبضه کرده اند. یعنی اگر بجای علی رضا فروه ای، کرد و شیعه، خالد عزیزی سقزی کرد و سنی قرار بگیرد. این آرزوی دیرینه هم جامعه عمل می پوشد. باید پرسید، آخر این همه جنگ و جدال و مذاکره مخفی و علنی برای همین؟!

اما بیایید فرض کنیم که، به قول ناسیونالیست های ناراضی کرد، ستم فرهنگی و مذهبی هست. آموزش به زبان مادری نیست. لباس و آداب و رسوم کردی تحقیر می شود و کردها در اداره و مدیریت جامعه دخالت داده نمی شوند...

گیریم همه این ها درست. اما آیا واقعا جدال کارگران و زحمتکشان کردستان با جمهوری اسلامی بر سر اینها است؟ مشکل فرزندان کارگران این است که در مدرسه به زبان کردی درس نمی خوانند؟ مشکل کارگران و زحمتکشان با جمهوری اسلامی این است که لباس و فرهنگ و اخلاقیات کردیای تی تقدیس نمی شود؟ مشکل این است که استادان و فرمانداران و مدیران ادارات دولتی از میان کارگران انتخاب نمی شود...؟ مگر در تهران یا اصفهان و تبریز مدیران و روسا از کارگران تشکیل شده اند؟

ستم ملی در کردستان تاریحا وجود داشته است. اما این ستم نه بر سرمنوعیت زبان مادری و فرهنگ و مذهب و لباس و آداب و رسوم مردم کردستان، بلکه اساسا بر سر قبضه قدرت و حفظ حاکمیت و استثمار کارگران و مردم زحمتکش است.

شعار تمامیت ارضی بورژوازی حاکم بر ایران چه در زمان حاکمیت پهلوی و چه در جمهوری اسلامی، تنها و تنها بخاطر حفظ حاکمیت و قدرت و استثمار بر تمامی کشور با مرزی که دور آن کشیده شده و ایران نام گرفته، است.

طبقاتی بورژوا را به نحوی سازمان بدهد که محصول و تجسم سیاسی خاصیت و مشخصات ذاتی مشترکی میان اتباع آن جلوه گر شود.

هویت ملی سنگ بنای استراتژی ناسیونالیسم در سازماندهی دولت طبقاتی بورژوازی است. دولت طبقه حاکمه، تجسم خارجی ذات و هویت ملی مشترک و ماوراء طبقاتی اتباعش قلمداد میشود، حال آنکه بطور واقعی این هویت ملی اتباع جامعه است که تجسم درونی و انعکاس ایدئولوژی ناسیونالیستی قدرت در اذهان آنها است. این نیازهای سازمانیابی قدرت طبقاتی بورژوازی است که برای ناسیونالیسم اختراع مقوله ملت و هویت ملی را ایجاد میکند.

ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند. نداعی کردن یک ملت، یا مردم زاده شده در یک چهار چوب مفروض ملی، با ناسیونالیسم و یکی گرفتن اینها، تنزل دادن هویت انسانها به مشخصات قومی آنها و لاجرم تبدیل کردن قومی‌گری و ناسیونالیسم به نماینده طبیعی و خودبخودی ابراز وجود اجتماعی و سیاسی مردمی که به مشخصات زبانی و زیستی‌شان یک ملت نام گرفته‌اند.

این در مورد مذهب هم صادق است. تفاوت اینجاست که اگر کسی به هر حال تحت شرایطی فرضاً میتواند جامعه را به برسمیت شناسی غیر مسلمان بودن خود راضی کند، بریدن از هویت ملی در مخیله کسی نمیگنجد. ظاهراً کسی نمیتواند بنا به تصمیم خود از فردا ایرانی، کرد و یا عرب نباشد.

در تبلیغات ناسیونالیستی، حاکمیت ملی بسادگی با حاکمیت آحاد آن "ملت" یکی جلوه داده میشود. این حقیقت پرده پوشی میشود که در واقع نفس حاکمیت بنام یک ملت و قرار گرفتن هویت ملی بعنوان مبنای حقوقی و معنوی وجود یک کشور، خود ناقض حق حاکمیت شهروندان و محدود کننده حق مردم واقعی در "تعیین سرنوشت خویش" است.

جریانات ناسیونالیستی در تحکیم این تصور و در جلوه دادن خود به عنوان نماینده طبیعی مردم "همقوم و هموطن" خود نهایت تلاش را میکنند. این یک سرمایه‌ازپیشی برای ناسیونالیسم و مذهب در جدال سیاسی است.

ملت ایران ملت کرد ملت ترک و غیره حتی مقدم برکشور میشه و مقدس. که باید بخاطر آن جان داد. وقتی صحبت از ملت است یعنی همه ساکنین یک حوزه جغرافیایی معین با زبان و فرهنگ و یک سلسله آداب و رسوم که باید بخاطرشان جان داد. باید برتریش را

بر ملت های دیگر نشان داد. مثل مذهب. در اینجا ملت ماورا طبقات است. همه احاد مملکت و ملت گویا یک منفعت مشترک ملی دارند که باید بخاطر آگه لازم شد جان هم بدهند. درجنگهایش شرکت کنند و غرور و افتخار ملی کسب کنند. ملت ایران و به تبع آن کشور ایران و مرزهای این کشور و ملت مقدس است بخاطر یک وجب خاکش هم باید جان داد...

خیلی ها از حق ملل درتعیین سرنوشت خویش بعنوان یک اصل اثباتی مارکسیسم قلمداد می کنند

نفس وجود ملت، یا فرض وجود یک ملت، مینای هیچ حق حاکمیتی نیست. اینکه هر ملتی، با هر تعریفی، حق دارد کشور "خویش" را تشکیل بدهد، نه مبنای علمی دارد، نه حقوقی و نه تاریخی. مارکس و لنین نه فقط از نظر عملی چنین تصویری از مساله نداشتند، بلکه این را فرض می گرفتند که در جهان واقعی و در متن پیوندهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی میان اقوام و ملیتهای مختلف، "همه ملل"، در جستجوی ایجاد کشور خویش نخواهند بود و جهان هیچگاه به سیدی پر از کشورهای ریز و درشت به تعداد ملل موجود، چه واقعی و چه مجازی، تبدیل نخواهد شد.

کمونیسم بدون نقد آن نمیتواند یک قدم علیه این جریانات به جلو بردارد. نقد هویت ملی و قرار دادن هویت انسانی و طبقاتی نقطه شروع کلاسیک کمونیسم است.

ناسیونالیسم و ملت سازی و کشور سازی
حکمت از زاویه تاریخی و دوران ها مختلف و تا به امروز، به مساله ناسیونالیسم و ملت و کشور سازی و تبعات آن می پردازد و می گوید:

مارکس در ابتدای عصر ناسیونالیسم زندگی میکرد. اما این، ناسیونالیسم امروز و یا ناسیونالیسم دوران لنین نبود. بستر اصلی ناسیونالیسم در این دوره نه فقط قومی نبود، بلکه ادغام اقوام متعدد در چهارچوبهای ملی واحد مضمون آن را تشکیل میداد. روند ملت سازی و کشور سازی دوران مارکس نه روند کشوردار شدن همه ملل یا اقوام، بلکه شکل گیری اقتصادهای ملی کاپیتالیستی قابل دوام در اروپا و در هم ریختن نظم کهنه بود.

در این دوره صحبت بر سر روند عینی شکل گیری و قوام گرفتن ساختارهای ملی - کشوری قابل دوام کاپیتالیستی در اروپاست و نه حق همه ترکیبهای ملی و قومی جهان به ایجاد کشور خویش. مارکس و انگلس تعلقات ملی - قومی را بعنوان مبنای تشکیل کشورهای مستقل صریحاً رد میکنند. در موارد معدودی که مارکس مشخصاً به حمایت از استقلال ملل کوچک تر و فرعی تر و «غیر تاریخی» (نظیر ایرلند و لهستان برخاسته است، خاصیت سیاسی این موضعگیری برای پیشرفت جنبش

سوسیالیستی طبقه کارگر صریحاً روشن بوده است: "استقلال لهستان به ارتجاع تزاری ضربه میزند" و "استقلال ایرلند زمینداری بزرگ بریتانیا را تضعیف می کند..."

دوران لنین دوران دیگری است. وقتی لنین از حق جدایی ملل سخن میگوید، اساساً ملتهای تحت ستم در امپراطوری تزاری و مستعمرات و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جلوی چشمش میایند. توجه لنین به نقش مثبت مبارزات ضد استعماری ملل کوچک در مستعمرات در ضربه زدن به قدرت بورژوازی جهانی است.

دوران ما دوران کاملاً متفاوتی است. تا قبل از فروپاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود. موارد پراکنده ای که وجود داشت، حداکثر میتوانست آرایش ملی جهان معاصر را در جزئیات کم اهمیتی تعدیل کند. از این مهمتر، حرکتهای ملی فاقد محتوای اقتصادی ویژه ای بودند. تحولات مورد نظر جنبشهای ملی اساساً سیاسی و فرهنگی بودند.

منشاء این جنبشها نه تحولات اقتصاد سیاسی جهانی، نظیر دوران مارکس و لنین، بلکه اساساً ستم ملی و فرهنگی و یا تخصصات ناسیونالیستی بر سر قدرت بوده است. اقتصاد سیاسی جهان و قطب بندی های اقتصادی و سیاسی آن از این کشمکشها کوچکترین تاثیری نمیپذیرد. آنچه اساساً در این دوره در قلمرو بحث حق تعیین سرنوشت وجود دارد، تعدادی مساله حل نشده ملی است، مانند مساله فلسطین، مساله کرد، مساله ایرلند و غیره که بدرجات مختلف مانع سیر متعارف اقتصاد کاپیتالیستی در منطقه خویش هستند و یا به عامل بی ثباتی و تنش سیاسی در مقیاس منطقه ای و جهانی تبدیل شده اند. این مسائل بعضاً به صحنه هایی از یک جدال وسیعتر میان غرب و شرق تبدیل شده بودند و به این اعتبار محتوایی غامض تر از موارد متعارف کشمکش ملی یافته اند.

- سقوط بلوک شرق به معنای جدیدی یک روند ملت سازی را آغاز میکند، که حتی از نظر اقتصادی هم محتوایی تعیین کننده دارد. سرمایه داری بازار در بخش عظیمی از جهان صنعتی و نیمه صنعتی، می رود جای مدل به بن بست رسیده سرمایه داری دولتی را بگیرد. نوعی از ناسیونالیسم، اساساً ناسیونالیسم قومی، بعنوان ماتریالی برای بنا کردن شالوده ایدئولوژیکی حکومت و کسب مشروعیت سیاسی برای دولتهای بورژوایی جدید در تکه پاره های امپراطوری "شوروی سابق" مضمحل شده به جلوی صحنه رانده میشود. هر روز مساله ملی جدیدی ساخته میشود. بحث حق تعیین



در تکه پاره های امپراطوری "شوروی سابق" مضمحل شده به جلوی صحنه رانده میشود. هر روز مساله ملی جدیدی ساخته میشود. بحث حق تعیین سرنوشت وسیعا به بالای دستور رانده میشود. جالب اینجاست همان روندی که مسائل ملی جدید را به میان میکشد، حل مسائل ملی قدیم را محتمل تر میکند.

این شرایط زمین تا آسمان با دوره های دیگر فرق دارد. کل مساله بر متن یک واپسگرایی عظیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جریان دارد. ناسیونالیسم قومی در منحنی ترین و فاسدترین اشکال آن پرچمدار مساله ملی است. برخلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز و هویت های ملی ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیما علیه کارگر و کمونیسم و حتی رفرم و لیبرالیسم است.

تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات و فرمول مارکس در قبال ملت سازی بورژوازی قرن نوزدهم جواب مسائل امروز نیست.

حکمت معتقد است که کمونیست و کارگر امروز باید جواب مساله ملی امروز را، انطور که هست، بدهد. بطوری که به دوره های گذشته نیز قابل تعمیم باشد و جوهر انقلابی و منسجم برخورد مارکس و لنین را نیز با شفافیت بیشتری نشان بدهد.

در پرتو بحث حکمت اگر به ناسیونالیسم در ایران نگاه کنیم، ناسیونالیسم ایرانی هم پدیده جان سختی است که در تمام دوران های از انقلاب 57، جنگ ایران و عراق و تحولات پس از جنگ، دوره دوم خرداد و اصلاحات، دوره بازسازی رفسنجانی، دوره احمدی نژاد و تاکنون دولت روحانی، بعنوان سد و مانعی بزرگ بر سر راه طبقه کارگر قرار گرفته است. این پدیده مسموم طبقه کارگر و چپ را در مصافی قرار داد که به کمونیسم و طبقه و مبارزه طبقاتی کاملاً بی ربط و بیگانه شود.

در این دوران، مقولات و موضوعاتی مانند سرمایه داری وابسته، سرمایه داری ملی، ضدیت با امپریالیسم و دفاع از سرمایه و بورژوازی ملی، بورژوازی ملی و مترقی، استقلال اقتصادی و سیاسی بورژوازی از امپریالیسم، دفاع از میهن در جنگ ایران و عراق، حمایت از رشد اقتصادی علیه واردات کالاهای خارجی...، تولید ملی، عظمت طلبی ایرانی، جانفشانی کارگر برای کشیدن بار بحران اقتصادی و تحریم و تورم و گرانی تا زمانیکه بورژوازی بتواند سود کند و به شکوفایی و رشد اقتصادی برسد...

فراموش نکنیم مینی مومی از این پرچم ناسیونالیسم ایرانی در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و تمیق دست اپوزیسیون بورژوازی است، این پرچم اساساً و تماماً و کمال دست بورژوازی حاکم است.

در همه این ها طبقه کارگر نه بعنوان طبقه مستقل و ضد سرمایه داری و ضد بورژوازی در هر لباسی، بلکه بخشی از خلق و ملت ایران است و به نیروی ذخیره و سیاهی لشکر بورژوازی برای تحکیم سیاسی و اقتصادی و

تحمیل شرایط وحشتناک کار و زندگی کارگران تبدیل شده است

اشتباه است کسی فکر کند همه این بلاهایی که سر طبقه کارگر و زحمتکشان ایران آمد از شکست انقلاب تا سرکوب و کشتار دهه 60، کشتار میلیونی در جنگ ایران و عراق، گذاشتن بار تحریم ها بر گرده طبقه کارگر و مردم، تحمیل سکوت و ریاضت به جامعه، همه و همه بخاطر اسلام و دفاع از اسلامیت در جمهوری اسلامی انجام شده است. مذهب و سرکوب نقش مهمی داشتند. اما سنگر تعیین کننده ای که بورژوازی گرفته، سنگر ملت و یکپارچگی ملت برای سازمان اقتصاد و سیاست و فرهنگ بوده است. ناسیونالیسم اعم از فارس و ترک و کرد و غیره و محور آنها ناسیونالیسم ایرانی بختکی است بر جامعه که بورژوازی از قبل آن سود می برد و انباشت می کند و گرسنگی و فقر و ریاضت و تحمل و فلاکت را به جامعه تحمیل کرده است. ناسیونالیسم از همه قماشش نفی جامعه طبقاتی، عامل وحدت ملی، و عامل تفرقه در صفوف طبقه کارگر است.

چپ ایران هم در این زمینه سنگ تمام گذاشته است. این چپ همواره نقش حاشیه بورژوازی ناسیونالیست ایران را داشته است. در متوهم کردن و کشاندن طبقه کارگر به زیر پرچم های رنگارنگ ناسیونالیسم بورژوازی نقش بازی کرده است. سیر تحول تاریخی این چپ برای کمونیست های طبقه کارگر درسی است که باید از آن آموخت ولو با تاوان سختی که تاحالا بخاطر آن داده است.

منصور حکمت چپ رادیکال ایران را نه سوسیالیست و کمونیست بلکه ناسیونالیست می داند و سیر تحول تاریخی این چپ را بیان می کند که در این بحث کوتاه نمی گنجد. من توجهتان را به مباحث حکمت در چند بخش در باره "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" جلب می کنم.

حکمت در بخشی از این مبحث تحت عنوان "چپ رادیکال ایرانی: سوسیالیسم یا ناسیونالیسم؟" می گوید:

چپ انواع خاصی از ناسیونالیسم و عرق ملی و وطنپرستی را تقدیس کردند و بر تارک کمونیسم خود نشانندند. کمونیسم روسی و چینی و جهان سومی، کمونیسم ضد انحصاری و ضد امپریالیستی و ضد یانکی و کمونیسم سوسیال دموکراتیک - سندیکایی و چپ نوبی غربی که بر ویرانه های انقلاب اکتر رونیدند، همه پیش از آنکه رنگی از انتر ناسیونالیسم در خود داشته باشند، مشتقات ناسیونالیسم و ناسیونال رفرمیسم بودند.

این به معنی یک گسیختگی بنیادی به معنی بیگانگی تئوری و عمل کمونیست با طبقه کارگر است.

مارکس و انگلس کمونیسم را ابزار رهایی پرولتاریا نامیدند. وسیله ای که از طریق آن کارگران میتوانستند "علیه سازمان اجتماعی کهن" نه بعنوان افراد بلکه "در ظرفیتشان بعنوان انسان" اعتراض کنند. یک قرن بعد، کمونیسم تقریباً همه چیز بود بجز این. کمونیسم به چهارچوبی ایدئولوژیک و سازمانی برای بیان نارضایتی طیف وسیعی از تمایلات فردی، ناسیونالیستی و محلی علیه جنبه هایی از "سازمان اجتماعی کهن" تغییر یافت..

نتیجه نهایی تجربه شوروی تحت حاکمیت استالین تغییر مسیر تئوری در خدمت عمل سیاسی غیرپرولتاری و در نتیجه مسخ و تخریب خود این تئوری بود. با این گسست بود که سنتهای تروتسکیسم، مائوئیسم، اروکمونیسم، چپ نو، چپ آمریکا لاتین، و پوپولیسم جهان سومی و غیره که خود را در مخالفت رسمی با "کمونیسم" اتحاد شوروی خود را شکل دادند.

- در اروپای شرقی، "سوسیالیسم" بعنوان دکترینی برای ایجاد اقتصادهای سرمایه داری دولتی و اطمینان خاطر از اطاعت طبقه کارگر، بکار گرفته شد.

- در غرب، سوسیالیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک برای دمکراسی خواهی دانشجویان و میلیتاریسمی آثارشبهتها، مباحثات فرهنگی و آنتیستی روشنفکری، رفرمهای فرهنگی و آموزشی طبقه متوسط، سیاستهای چپ پارلماناریست، رفع بحران به شیوه کینزی (اقتصاد کینز) و آشتی طبقاتی بکار گرفته شد.

- در "جهان سوم" که دستاوردهای اولیه صنعتی شدن اتحاد شوروی و سپس تمجیدهای مائوئیستی از ناسیونالیسم که بر زمینه ستم و استثمار عریان امپریالیسم، مردم را بخود جذب میکرد، "سوسیالیسم" توسط بخشهای میلیتانت بورژوازی بومی و نیروهای طبقه خرده بورژوازی بعنوان چهارچوبی مفید برای تحریک ناسیونالیسم ضد امپریالیستی بکار گرفته شد.

سوسیالیسم ایرانی ساختاری جدا از عمل و پراتیک طبقه کارگر زاده شد و با سوسیالیسم مارکس و لنین بیگانه بود. این سوسیالیسم دکترینی شد برای تحقق استقلال ملی، توسعه اقتصادی، دمکراسی بورژوازی و رفرمهای اجتماعی و گرایش ناسیونالیستی و رفرمیستی را نمایندگی می کرد.

در ایران، کل چپ سنتی، از حزب توده پریروز، تا فدایی و راه کارگر و خط ۳ دیروز و چپ های تازه دمکرات "پسا - جنگ سردی"، همه در یک بستر قوی ناسیونالیستی و میهن پرستانه شکل گرفته اند که نه فقط پذیرش مقوله ملت بعنوان یک واقعیت ایزدکیو بیرونی، بلکه تقدس و تقدیس آن، و بنا کردن کل کائنات سیاسی خویش حول آن، وجه مشخصه اصلی اش است. ملت، برای این جریانها، یک ظرف عمومی است که مردم یک کشور قبل از هر تقسیم بندی دیگری بعنوان طبقات و غیره در آن جا میگیرند. کارگر و بورژوا و زن و مرد و سیاه و سفید، فقیر و غنی و پیر و جوان، به زعم اینها تقسیمات درونی یک "ملت" و جزو متعلقات آن هستند. عبارت چندش آور "کارگران میهن ما" که زینت بخش تقریباً تمام مطالب "کارگری" گروههای این سنت سیاسی است، یا اصرار ناسیونالیستی برای اطلاق "کارگر تبعیدی ایرانی" به کارگر متولد تهرانی که در مرسدس بنز در خود آلمان ۸ سال سابقه کار دارد، همه حاکی از این تقدم تحلیلی و عاطفی مقوله ملت بر سایر تقسیمات واقعی و یا فرضی توده مردم است.

مقولاتی نظیر "کارگران کرد"، "کارگران بلوچ"، "کارگران آذری" نمونه های دیگری از مقولات ناسیونالیستی رایج در ادبیات چپ سنتی

منصور حکمت معتقد بود که قومیت و قوم پرستی در جامعه ایران ریشه و زمینه قوی ندارد. این زمینه خوبی است برای کمونیسم طبقه کارگر که بر استقلال طبقاتی از بورژوازی و ناسیونالیسم و ملت ایران و از این قبیل و طرد هر گونه تفرقه افکنی در صفوف طبقه از جانب گرایش ناسیونالیستی چه ایرانی و چه محلی، ترک و کرد و عرب و غیره...

در خاتمه بحث در مورد مساله ملی، فقط اشاره کوتاهی به بحث حکمت می کنم که در کتاب بحران خلیج، تحت عنوان ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق به تفصیل بیان شده است:

در رویدادهای کردستان عراق در جریان جنگ خلیج، ناسیونالیست های کرد، تعلق و هویت و مصلحت ملی به هر امر و پرنسپ اجتماعی دیگر مقدم کردند. سخن گفتن از زاویه یک ملت، و نه انسان بطور کلی و یا یک طبقه اجتماعی.

این را به وضوح در عملکرد احزاب و رهبران "جبهه کردستان" دیدیم. "مصلحت ملی گرد" برای اینها مجوزی بود تا در یکی از سیاهترین لحظات تاریخ دخالت های امپریالیستی در جهان، در مقطع رسمیت یافتن مجدد ملیتاریسم (پس از شکست آمریکا در ویتنام)، به عنوان ابزار اصلی در سیاست بین المللی قدرتهای امپریالیستی، و در متن قتل عام و انهدام اقتصادی و اجتماعی "یک ملت دیگر"، در اردوی آمریکا قرار بگیرند و به روی بشریت معترض به این تجاوز تف کنند. مجوزی بود تا لیخندزان نظارهگر مصائب مردم عرب باشند. مصلحت ملی برای اینها مجوزی بود تا با ارتجاع اسلامی جبهه تشکیل بدهند. این حق بجانبی از پیشی و تابع نبودن به هیچ محک انسانی و اجتماعی جهانشمول، خصلت عمومی ناسیونالیسم و مذهب و نژادپرستی است. سرکوب مردم فلسطین و بی حقوقی رسمی آنها توسط دولت اسرائیل زیر لوای مصالح ملت یهود و جبران مشقات این ملت در آلمان هیتلری صورت میگیرد. کشتار و درگیری مردم کردستان با مصالح ملت عرب توجیه میشود. حرکت ناسیونالیسم کرد در کل بحران و جنگ خاورمیانه نیز همین بی اعتنائی به حداقل معیارها و انتظارات آذیخواهانه را به نمایش میگذارد.

زمانی که به فرمان بوش عراق در هم کوبیده می شد ناسیونالیستهای کرد عکس بوش بر سینه

زندند چرا که منفعت ملت من مقدم بر هر جنایتی است که در حق ملت دیگر انجام می شود. عراق در هم کوبیده می شود. مردم عرب با خاک یکسان می شوند اهمیت ندارد. زمانی که ارتش عراق به کردستان حمله کردند، گفتند "بوش به ما خیانت کرد".
- نمونه های این کوتاه بینی ضد انسانی ناسیونالیسم را در همه ابعاد زندگی می شود دید. برای ناسیونالیسم ارمنی و ترک در شوروی جنایت یعنی فقط دریده شدن شکم زن حامله ملت خود. تقدیس هنر و اخلاقیات عقب مانده ملی توسط چپ های جهان سوم از جمله ایران و کردستان نمونه دیگری است. آوارگی ملت کرد بطور واقعی و برای هر ناظر هوشمند امتداد بدبختی و بیخامانی در کویت و عراق بود، اما برای ناسیونالیسم کرد تاریخ این مصیبت از شروع حملات گارد جمهوری عراق به کرکوک آغاز میشود.

در حالی که این انتظار وجود داشت که کمونیست انترناسیونالیستی از همان مرز و بوم در این میان برخیزد و او هم، انطور تروتسکی علیه بوند کرد، بگوید به حساب تقسیمات ملی شما "من هم کرد هستم ولی چیز دیگری میگویم"، این انتظار که کارگر اروپایی و آمریکایی و عرب، "کرد" دیگری را هم ببینند که از هویت طبقاتی و دفع هویت ملی کارگر حرف می زنند.

متاسفانه زمانی برای پرداختن به بحث فدرالیسم که آنهم ربط مستقیم به مساله ملت و ناسیونالیسم دارد باقی نمانده. تنها یک جمله از بحث حکمت را برایتان بازگو می کنم:

فدرالیسم یعنی "به همه ملل متشکله ایران" خودمختاری بدهید، از جمله به ملت کرد به رهبری ناسیونالیست ها. حال اگر بقیه مردم در ایران، و از جمله بخش وسیعی در خود کردستان لزوما خود را با برچسب های قومی فارس و لر و گیلک و افغانی و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن تعریف نمیکنند، چه باک. خسته نباشید.

مظفر محمدی

خرداد ۹۵ ژوئن ۲۰۱۶

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر (رفیق کارگری که به کمونیسم و به مفاصل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و مفاصل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

فعالیت مشترک کمونیست ها با بقیه ممکن است؟

کار مشترک فعالین مدنی و اجتماعی و فعالین جریانات سیاسی چگونه باید باشد؟ آیا این کار ممکن است؟ موانع کار چیست؟

بطرف سنتی دراز میکنیم که از ریشه غیر کارگری و ماهیتا متعلق به طبقات دیگر است؟ ببینید، کردستان تاریخا محل فعالیت سنت و جنبش ناسیونالیسم کرد بوده است. روز اولی که کمونیسم و چپ در این جامعه شروع به کار کرد، اساسا نه در دل یک جنبش طبقاتی کارگری که در دل سنت همین جنبش ملی رشد کرد و به همین دلیل تقریبا تمام سنت های سیاسی عملی جنبش ناسیونالیستی را بدست گرفت و با اتکا به آنها جلو رفت. این سنت از آغازین روزهای تولد که متعلق به نسل من است، با شعارهای چپ اما اساسا با عمل و پراتیک ناسیونالیستی شروع به جوانه زدن و رشد و شکل گیری کرد. به همین دلیل ریشه های این سنت غیر کارگری و غیر کمونیستی در پراتیک کمونیسم در این جامعه قوی و سایه اش بر کار کمونیستی به شدت سنگین است. به همین دلیل اگر کسی به عنوان کمونیست و رهبر کارگری امروز میخواهد قدمی جدی بردارد، اولین سوال پیش رو نمی باید از چگونگی همکاری با بقیه فعالین سیاسی، بلکه از چگونگی مرزبندی شدید سیاسی طبقاتی و جنبشی با این سنت رایج فعلی شروع کند.

من از شما می پرسم، چرا محل فعالیت کمیته هماهنگی و اتحادیه آزاد کارگری در کردستان است؟ مگر امر هر دو سازماندهی طبقه کارگر نیست؟ آیا قدرت کارگر در مراکز مهمی از جنس نفت و پتروشیمی و فولاد و گاز و ذوب آهن و ماشین سازی ها و مراکز بزرگ کارگری بیشتر نیست؟ آیا بزرگترین تحرکات کارگری ایران متعلق به مراکز بزرگ نیست؟ و آیا بیشترین محافل کارگری آگاه و رهبران توانا در همین مراکز نیستند؟ اگر چنین است، نیروی مدعی سازماندهی تشکل و اتحاد کارگری باید اولین محل رشدش همین جاها باشد. خوب من از شما می پرسم که در کردستان چه خبر است که اینها به جای سازماندهی امر خود به جای پتروشیمی ها، بدون استثنا و فقط سراز کارگاههای چند نفره در میاورند و یا کارگران را تک تک اینجا و آنجا جذب صف خود میکنند؟ پاسخ روشن است. کارگر مراکز مهم صنعتی به حکم موقعیت خود نمیتواند به تله اینها بیفتد و جذب قایم موشک بازی های اینها بشود. چه کسی میتواند تصور کند یک روزی رهبران نفت و گاز و پتروشیمی و خودروسازی های ایران مجامع عمومی خود را به خانه های تیمی و کوهها و دره ها می برند و به جای جمع کردن کارگران به دور خود، فقط خودشان با خودشان مشغول تظاهرات و نمایشات سیاسی تیمی و صدور اطلاعیه های اینترنتی میشوند؟

علت حضور اینها در کردستان و نه جای دیگر حضور مداوم خصومت مردم با رژیم و ضد رژیمی گری به هر قیمت در کردستان



باید از خود بپرسد که آنها که تا به امروز دور کار مشترک با عنوان کارگر جمع شده اند، در طول ده سال گذشته، به جز از راه به در کردن کارگر و فعال کارگری و به دام انداختن آنها در تله گروهی خود و فرستادنش سراغ امر سیاسی دیگری، کاری برای اتحاد طبقه کارگر در محل کار و زندگی خود کرده اند؟ آیا در اثر یک دهه کار مشترک اینها چطوری برای کارگر ساخته شده یا تشکلی سازمان داده شده است؟ اگر کسی زندان و فداکاری و از خودگذشتگی فردی افراد را نمونه تقلای کارگری این گروه ها ذکر میکند، باید توجه کند که فعالین جنبش های دیگر هم همین سختی ها را کشیده و قربانی و دستگیری و اعدام و شکنجه و فداکاری بسیار بیشتری را به جان خریده اند. فرزند کمانگر نه عضو اتحادیه آزاد بود، نه با کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری و کمیته بعدی بود. فعال سیاسی سنت ناسیونالیستی کرد بود که مقاومت و فداکاری اش ستایش همه مردم شرافتمند منطقه را پشت خود برد.

کسی میتواند بگوید تفاوت اینجاست که نهادهای فعالین کارگری اهداف شان با اهداف ناسیونالیست ها متفاوت است. منم میگویم هویت دیگران را نه از روی ادعاهای خودشان بلکه از روی نقش سیاسی شان در جنبش های سیاسی و عمل و کار و مشغله شان شناخت. تمام تقلای نهادهای با عنوان کارگری تقلای سیاسی بوده که در عمل به جای اتحاد تفرقه راه انداخته اند، به جای سازماندهی در محل کار و اتحاد طبقاتی در مراکز کارگری، از مراکز کارگری برای امر خود جذب نیرو کرده اند. تفاوت سبک کار اینها با کار چریکی که کارگر را جذب عملیات چریکی و تسلیح به سیانور زیر دندان میکرد، اینها کارگر را برای تقویت جمع هم عقیده خود و بازی های سیاسی جاری در محیط شان خواسته اند.

کسی یا رفیقی میتواند بگوید که منظور نه ادامه همان کار بلکه بهبود و اصلاح آن شیوه کار است. پاسخ من نوعی در چنین حالتی این است که چه اصراری به اصلاح سنتی داشته باشیم که متعلق به طبقات دیگر و سنن سیاسی جنبش های سیاسی اجتماعی دیگر است؟ چه مشکلی هست که مستقیم سراغ کار خود نمی رویم و دست مدد

سوال بالا از طرف رفقای در کردستان طرح شده است، و مخاطب این جوابیه این رفقا و هر رهبر و سازمانده کمونیست طبقه کارگر است. برای کمونیست ها هدف از فعالیت تقویت جنبش خود در جهت کسب قدرت سیاسی است. جنبش مورد نظر کمونیست ها جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. اما برای تسهیل امر پاسخ به سوالات مذکور از ردیف کردن سوالاتی شروع میکنم؛ کار مشترک کدامین فعالین مدنی و اجتماعی مد نظر است؟ فعالین مدنی و اجتماعی در نهایت در دایره یکی از جنبش های اجتماعی قرار دارند. کمونیسم و سوسیالیسم و ناسیونالیسم و فاشیسم و لیبرالیسم و محافظه کاری (کنسرواتیویسم) و... همه این ها جنبش ها و فعالین اجتماعی ویژه اهداف سیاسی خود را دارند. جنبش و فعالین کمونیستی و کارگری وجه مشترک و منافع مشترک سیاسی و اقتصادی با بقیه ندارند که هیچ، بلکه برای پیشروی خود ناچارند بقیه را به عنوان مانع بر سر راه خود بردارند. نتیجتا هیچ کار مشترکی جز یک جنگ سیاسی مداوم بین اینها متصور نیست. سوال دومی که پیش می آید مربوط به نوع فعالیت است؛ پیشبرد کدام کار معین مد نظر است؟ البته وقتی برای همه طرف های مد نظر، علیرغم تمام اختلافات شان، اهداف روشن باشد، کارهای مشترک هم در شرایطی غیر متعارف میتواند شکل بگیرد. مثلا در شرایط امروز خاورمیانه که سازماندهی سناریوی سیاه یکی از تاکتیک های قدرت های امپریالیستی است، کار مشترک کمونیست ها و ناسیونالیست ها و هر نیروی بورژوازی مسئول، برای حفظ امنیت و مدنیت و جامعه کاملا ممکن است. در مثلا همین شرایط سوریه فعلی هر گروه کمونیستی در محل میتواند و جا دارد با نیروهای بورژوازی که در محل و در دل سناریوی سیاه با کارت سفید بازی میکنند و حفظ امنیت و مدنیت اولویت شان است، همکاری روشن و صمیمانه ای حول همین اهداف داشته باشند. اما این یک استثنای در شرایط استثنایی است و بس.

اما سوالی که در کردستان امروز طرح میشود، بطور زمینی باید مربوط باشد به مسئله همکاری همه فعالینی که در شهر دم از سوسیالیسم یا کارگر میزنند. این سوال و این مسئله تاریخی پشت سر دارد. آنها که تحت عنوان فعال کارگری مشغول کار سیاسی با اهداف سیاسی مدنظر خویش بوده اند، فعالیت شان اگرچه دوران رکود را می پیماید ولی وجودشان هنوز هست. اگر کسی به عنوان سازمانده و رهبر کمونیست طبقه کارگر طراح چنین سوالی است،

فعالیت مشترک کمونیست ها...

قویست. اما نباید اشتباه کرد که ضد رژیم گری که بعدا میگویم چرا در کردستان قویست، امال مختص کردستان نیست. این پدیده حتی ایرانی نیست. میراث یک سنت و اعتراض ناراضیان و اقبال غیر کارگری به حاکمیت است، بدون اینکه نفس حاکمیت طبقاتی را زیر سوال ببرند و یا بخواهند زیر سوال ببرند. انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا ضد رژیمی صرف بودند، چون در دل بحران دوره قبل از انقلاب، کمونیست ها و طبقه کارگر با آمادگی وارد آن نشدند، که نتیجه اش آن شد که شد. در انقلاب سال 57 ایران هم حرکت تماما ضد رژیمی صرف بود و بس. مرگ بر شاه شعار واحد همه بود و در بطن آن انقلاب، طبقه کارگر خود صف مجزایی شکل نداد. مخالفت با رژیم شاه و شعار شاه باید برود محور مشترک چپ و اسلامی و ناسیونالیست و همه بود و کمونیستهای وقت هم تمام نقشه شان از رفتن شاه و سرنگونی حکومت پهلوی فراتر نرفت. این هم استراتژی بود و هم تاکتیک. اکنون هم همین سنت در کل ایران جز رفتن جمهوری اسلامی نقشه ای ندارد. کل احزاب سیاسی و گروههایی چپ از این چهارچوب فراتر نمیروند. اما چرا این سنت امروز اساسا در کردستان قادر به سربازگیری است؟ قضیه به این دلیل است که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، کردستان در هیچ مقطعی با جمهوری اسلامی نرفت. در سایه غیبت شیعه گری، کسی در آن منطقه قادر به روئیت رخسار اما در ماه نشد! کل جامعه ایران اما بالاخره با اسلامیون رفت و به جز در دوره های معینی، و آنها هم تا اندازه ای، هیچ وقت جامعه ایران یک جنبش قدرتمند برای سرنگونی جمهوری اسلامی به خود ندید. در کردستان اما، در تمام عمر جمهوری اسلامی، مرگ این رژیم یک آرزوی عمیق توده ای بوده است. نه فقط این بلکه در دوره هایی قدرتمندترین جنبش نظامی و سیاسی علیه این رژیم را سازمان داده است. سرنگونی طلبی در کردستان تنها مطالبه ای بوده که کل این جامعه را حول خود بسیج کرده است. امروز که این مطالبه یک جنبش قدرتمند سیاسی را در میدان ندارد، اما سرنگونی طلبی صرف به حدی قوی است که هر نیروی چپ و راستی که لوله تفنگ هایش را به روی این رژیم میگیرد، بسرعت برق حمایت های لازم را کسب میکند.

زیر سلطه چنین سنتی، هر اعتراضی در جامعه میتواند فوراً شکل سیاسی تقابل با رژیم سیاسی را به خود بگیرد و میگیرد. نتیجتاً در غیبت یک مرزبندی قوی با این سنت فعالیت، هر کسی از وضع موجود ناراضی بوده و خواسته کاری کند، ادامه همان سنتی را گرفته که دهه هاست جریان دارد. تفاوت نوع چپ این سنت در

ادعاهای سیاسی آن است، که ناشی از حضور سیاسی کمونیسم در این جامعه است. همین مسئله موجب شده که طرف حتی جنگ برای خودمختاری اش را هم با عنوان کارگر و سوسیالیسم پیش می برد. جناح چپ در جنبش ملی کردستان مدعی است که در جنگ برای رفع ستم ملی، در مقایسه با ناسیونالیسم، سازش ناپذیرتر و قاطع تر و جنگی تر و فداکارتر و... است. چنین فضایی برای جذب نیروی گروههای سیاسی مخالف صرف رژیم مهیتر از پتروشیمی فلان شهر و خودروسازی فلان جاست. در کردستان هر تحرک کارگری تحت تاثیر این سنت میتواند در قدم اول سیاسی شده و توسط سنت ناسیونالیستی مخالفت با رژیم مصادره شود و میشود. برعکس در جایی مانند مراکز بزرگ صنعتی و کارگری، هر تحرکی اولاً نه از زاویه مخالفت با رژیم که از زاویه منافع مستقیم مادی کارگر شکل میگیرد و تقابل احتمالی آن با حاکمیت و رژیم در قدم های بعدی است. در جایی مانند مناطق صنعتی جاده کرج، مخالفت احتمالی دسته جمعی کارگران با دولت و حاکمیت، به دنبال حرکت اعتراضی شان برای مطالبات اقتصادی صرف شان است. در کردستان، حضور قوی سنت ناسیونالیستی در فضای سیاسی، کارگر را از پیگیری امر و مطالبه اقتصادی اش دور میکند. در چنین فضایی همیشه تعدادی کم یا زیاد یافت میشوند تا توسط نهادهایی با عنوان کارگر جذب سوخت و ساز و دایره فعالیت شان شوند. حضور و امکان جذب نیروی نهادهایی با عناوین کارگری در کردستان ناشی از همین وضع است.

کار در عرصه های به اصطلاح مدنی

در کردستان اکثر این عرصه ها هم قربانی سنت ناسیونالیستی شده اند. مثلاً کم تر دیده میشود که نهادهای مدافع محیط زیست در کردستان مورد هجوم این سنت قرار ننگرفته باشند تا از چتر محیط زیست برای کارهای سیاسی دیگر استفاده نشود. امر دفاع از حقوق کودک و زنان و... هم از این امر استثناء نیستند. کسی که از دور چنین نهادهایی را زیر نظر بگیرد، متوجه حضور تعدادی فعال سیاسی تقریباً در همه شان میشود که در کار و فعالیت و سوخت و ساز همه اینها سر می دوانند تا از این طریق امر سیاسی خود را زیر این چترها پیش ببرند. روزی فعال کارگری و سازمانده اول می اند، روز دوم فعال حقوق زن اند و روز بعدی فعال دفاع از محیط زیست! وزارت اطلاعات اینها را میدانند و می شناسد و زیر نظر دارد. اما از آنجائیکه متوجه در حاشیه ماندن چنین فعالیت هایی است، ضمن زیر نظر داشتن مداوم، کار ویژه ای به آنها ندارد و هر وقت هم لازم شد دست و پای شان را کوتاه میکند و میدان عمل شان را تنگ.

نتیجتاً وقتی بحث بر سر کار با فعالین مدنی پیش می آید، از نظر من باید یکر است سراغ کسانی رفت که در آن عرصه مربوطه علاقه و نفعی زمینی دارند و این کار برای شان چتر مخفی کاری فعالیت های سیاسی شان نیست. از این زاویه باید از "فعالین مدنی" کارکننده و سیاسی کاران حرفه ای فاصله های جدی گرفت و نقش تخریبی شان را جارو کرد.

نهادهای حقوق بشری و دموکراسی خواه

حقوق بشر و دموکراسی در سیاست خارجی همه دول قلدرد جهانی ابزار جنگ علیه قلدردهای کوچکتر از خود و یاغی های مقابل خود است. در چنین فضایی ایران ناقض حقوق بشر محسوب میشود و بحرین و قطر و عربستان و لیست بلند بالای دولت های عهدبوقی منطقه از دوستان و متحدین "جهان آزاد" اند. سابقه عربستان از سربریدن و شمشیر زدن و دست و پا قطع کردن از جمهوری اسلامی ایران سفیدتر نیست. این را هر انسان باشرف و بی شرفی در دنیا میدانند. با این حساب، کسی مقل جناب احمد شهید لازم است ناظر حقوق بشر در ایران باشد، اما برای نقض همان حقوق بشر در عربستان نه قطعنامه ای لازم است، نه ناظری. بودجه ای که امروزه عربستان و قطر و ترکیه برای رشد تروریسم خرج میکنند و روایتی که اینها روز روشن با جانی ترین های روزگار دارند، برای همه روشن است. در این میان اما، این فقط جمهوری اسلامی و بقیه جانباغی شایسته تنبیه و تذکر و تهدید سیاسی نظامی اند.

امریکا و ناتو همین امروز در هر نقطه ای از جهان که خونی ریخته میشود یک پای کاراند. با این حال کسی از مقامات و پول بگیران محترم حقوق بشری در مقام محکومیت نقش ویرانگر اینها در تمام دنیای امروز ظاهر نمی شود. احمد شهیدها در راس این کاروان برای مخفی کردن نقش جنایتکارانه امریکا و ناتو و بقیه قدرتهای غرب در خلق سناریوهای سیاه در نقطه نقطه این جهان و کشتن میلیونی کودکان و مردم فقرزده زیر فشارهای تحریم اقتصادی این قدرهای جهان استخدام شده و حقوق میگیرند. سائیز کوچک این گونه نهادها و تعلق شان به "ملل ستمدیده" کرد و ترک و عرب و... هیچ تغییری در ماهیت ارتجاعی و نقش سناریو سیاهی اینها نمیدهد. اینها زیر حمایت نهادهای جهانی و منطقه ای مشابه و پرچمدار همان اهدافی اند که بازیگران سیاسی منطقه ای برایش نقشه ریخته اند. لذا برای کمونیست ها نه تنها رابطه و همکاری با نهادهای "حقوق بشری" و "دمکراسی خواه" طرح نیست، بلکه همه جا باید به عنوان دست و پای قدرتهای ضد بشر و ضد انسان وضد آزادی مورد افشاگری های پیگیر قرار گیرند.

کار با فعالین گروهها و احزاب سیاسی چپ گرا

در کردستان به دلایل تاریخی شروع فعالیت با شروع رابطه یا هواداری از یک حزب یا گروه سیاسی آغاز میشود. برعکس در جایی مانند تهران مثلا، فرد میتواند در یک سلسله از فعالیت های سیاسی شرکت داشته باشد بدون اینکه الزاما به یک حزب سیاسی وصل شود. حضور نقش تحزب در کار اکثر فعال سیاسی رشد کرده در کردستان و غیبت همین عنصر در کار اکثر فعال سیاسی بقیه مناطق ایران ناشی از همین تفاوت هاست. سیاست در کردستان و انقلاب ۵۷ در کردستان بعداز سرنگونی شاه و تقریبا در خلا سیاسی ان دوره کردستان شروع شد. این شروع مستقیما از طریق احزاب سیاسی و اساسا کومه له و دمکرات بود که با فاصله کوتاهی به جنگ خونین کشیده شد. صف آرای این بخش جامعه ایران در مقابل وحش تازه به قدرت رسیده، بدون دسترسی به یک ساز و برگ قدرتمند و سراسری و متحد و یکدست ممکن نبود. چنین امری هم اساسا محصولی حضور و کار و نقشه حزب سیاسی است و دو سازمان مذکور چنین نقشی را برای تبدیل به ابزار جنگ مردم در مقابل داعش های ان روز ایران ایفا کردند. در بقیه ایران چنین تاریخی مسیر عبور جامعه نشد.

این پاراگراف در مقدمه مسئله فعالین سیاسی گروهها و احزاب سیاسی در کردستان، برای گفتن این واقعیت است که حتی از نظر جمهوری اسلامی و دستگاههای امنیتی، هواداری و

وابستگی سیاسی فعالین سیاسی در کردستان به احزاب اپوزیسیون یک داده و یک واقعیت پذیرفته شده و تحمل شده است. اگر کسی برای اولین بار در فلان خیابان سنج در جمع چپ ها ظاهر میشود و در مورد یک قضیه سیاسی نظر میدهد و بعدا فکر میکند همه متوجه هویت سیاسی او نیستند، دچار یک حساسگری امنیتی اشتباه میشود. در این میان، احتمالا تعدادی کم با رعایت ریز مسائل زیاد میتوانند جزو استثناها باشند. با رشد سنت کار جدی کمونیستی شاید بشود این فضا را به هم زد. با این تصویر از کردستان، فعال سیاسی کارگشته باید حساب خود را بکند که با کیها طرف است.

در کار علنی در شرایط ایران کسی و هیچ کمونیستی نباید به عنوان فعال سیاسی فلان حزب و گروه وارد مرادوات سیاسی اجتماعی شود. یا دیگران را به همین عنوان در همکاری بپذیرد. در کار علنی، اصل بر علنی بودن همه کارهاست. آنچه که مخفی میماند روابطی است که به دور از چشم پلیس و در یک متن اجتماعی برقرار میشود.

با این خرده مقدمات به اینجا میرسیم تا بگوییم که کار مشترک با دیگران، از نظر یک کمونیست رهبر و سازمانده، آنجا پاسخ میگیرد که مضمون و هدف آن کار مشترک چیست؟ اگر در یک مرکز کارگری یک فعال کمونیست با اتوریته و رهبر متعلق به یکی از احزاب سیاسی حضور دارد، موقعیت اتوریته دار او رفیق کمونیست ما را به لزوم رابطه و همکاری با او میکشانند، نه رابطه یا وابستگی احتمالی تشکیلاتی آن فرد. در چنین حالتی، همکاری با او مثل هر عنصر با اتوریته و صاحب نقش میتواند در یک رابطه طبیعی و نقشه مند پیش برود. باید توجه داشت که کمیته های کمونیستی جنبشی مد نظر ما بطور طبیعی میتوانند شامل فعالین و رهبران و سازماندهانی باشند که اساسا تعهد به کار مشترک و معین به همدیگرشان نزدیک میکند، تا عقاید و افکار مشترک سیاسی و ایدئولوژیک. طرف اگر یک رهبر کارگری کمونیست است و از سر کمونیست بودنش هوادار فلان حزب چپگرای پرت و سناریو سیاهی است، نباید او را سمبل سیاسی آن حزب در نظر گرفت. فرق است بین کسی که کمونیسمش از سر منافع طبقاتی اش است تا از سر مواضع ایدئولوژیک و سیاسی. فرق است بین یک مسئول و کادر رهبری فلان حزب با یک رهبر کارگری وابسته یا تحت تاثیر سیاسی آن حزب. تعلق اولی به کمونیسمش از سر سنت سیاسی معین و اصول ایدئولوژیک معین است، در حالیکه تعلق دومی به کمونیسمش از سر منافع و جایگاه طبقاتی اش است.

سوالی که طرح نمیشود!

به عنوان موخره

این سوال زمانی طرح میشود که اوضاع سنت فعالیت گروههای مختلف با عناوین پرمطراق روزگار رو به رشدی را نمیکذرانند. در میان فعالین این سنت ها پیدا میشوند کسانی که بگویند ما هم حاضریم کار دیگری بکنیم در سنتی متفاوت و سبک کار و شیوه کاری متفاوت. پاشخ اینها چه باید باشد؟

کار با اینها بستگی دارد که اینها در زندگی واقعی خود کجای جامعه و نظام طبقاتی قرار

نگاهی به لیبی امروز! "سرنوشتی که محتوم نبود"

دانا فرزین

لیبی در قاره آفریقا و دارای 6 میلیون جمعیت است. مردم لیبی بین ملیت ها و اقوام و ادیان مختلف و گروه های قومی، عرب زبان، بربر، یونانی، ایتالیایی، ترک، هند و پاکستانی تقسیم شده است. زبان های اصلی کشور عربی و انگلیسی است. مهم ترین منابع مالی لیبی نفت و گاز است. منابع رسمی می گویند که درآمد سالانه بیشتر از 40 میلیارد دلار و درآمد سرانه هم بالغ بر 6000 دلار در زمان حاکمیت معمر قذافی بود است. در حال حاضر میزان بیکاری بیش از 30 درصد نیروی کار است.

همزمان با انقلابات معروف به بهار عربی، در لیبی هم اعتراضات مردمی شروع شد. اعتراضاتی که با سرکوب مواجه گشت. در این زمان با صدور قطعنامه ای از سازمان ملل پرواز هواپیماهای جنگی دولت قذافی بر فراز سوریه ممنوع شد و دولت های آمریکا و انگلستان و فرانسه اجرای این دستور را برعهده گرفتند. همزمان چند کشور دیگر اروپایی و عربی هم از این فرمان حمایت کردند و علیه دولت قذافی با آمریکا هم پیمان شدند.

دولت آمریکا و متحدین اروپاییش تحت لوای حمایت از مردم لیبی، وارد کارزار شدند که بر اثر بمباران های مداومشان، تعداد کشته شدگان مردم عادی چند برابر شد و کل زیربنای اقتصادی مملکت ویران گردید. سرانجام دولت قذافی سقوط کرد و شخص او بطور فجیعی به قتل رسید.

سازمان ملل بسرعت حمایت خود را از شورشیان به قدرت رسیده لیبی اعلام کرد و از کشورهای دیگر خواست حاکمیت جدید را برسمیت بشناسند. در مدت یک هفته اکثر کشورهای عضو سازمان ملل از اتحادیه اروپا تا کشورهای عربی و آفریقا رهبری جدید لیبی را به رسمیت شناختند و اعلام کردند که لیبی از این بعد کشوری امن خواهد شد که امکان تامین رفاهیات اقتصادی بیشتر و از ادیهای سیاسی که از آن محروم بودند را فراهم خواهد کرد. اما بر خلاف این تصور و ادعا، از همان آغاز معلوم بود که با وجود جریانات قومی و مذهبی و ملیششیای مسلح شان تحت حمایت دول غربی و آمریکا، لیبی در خاک و خون یک جنگ داخلی بین گروه های مختلف بر سر قدرت و ثروت این کشور، در خواهد غلطید.

با یک نگاه به اوضاع کنونی لیبی بعد از قذافی می بینیم که گروه های ملیششیایی و نظامی قومی و مذهبی مانند لاشخورهایی بر سر لاشه ی تکه پاره شده لیبی و بر سر تقسیم قدرت و ثروت با هم در جنگ و جدال دائمی اند و سناریوی سیاه و جنگ داخلی را بر مردم تحمیل کرده اند. نیروهای کنونی ترکیبی از روسای اقوام و مذاهب هستند که در میان آن ها، جبهه متحد میهنی به رهبری یک رییس عشیره به نام محمود جبریل و جنبش اسلامی لیبی که بخشی از جنبش اخوان المسلمین و از برادران حزب عدالت مصر و حزب نهضت تونس شمرده می شود به همراه چندین فرقه و گروه قومی و مذهبی و ملیششیایی دیگر هر کدام مدعی سهم خواهی از

قدرت و ثروت لیبی هستند.

در زمان حاکمیت قذافی نیروهای اپوزیسیون خارج کشور هم تشکیلاتی به نام جبهه ملی برای آزادی لیبی تشکیل داده بودند که با همپیمانان خود به ریاست شخصی به نام محمد مقری کنگره ملی لیبی را بوجود آوردند. با سرنگونی قذافی این جبهه و دیگر بخش های اپوزیسیون به لیبی برگشتند. بهنگام جنگ علیه قذافی و با از مسلح بوجود آمد. این نیرو به همراه ملیششیای جریانات قومی و مذهبی دیگر، اکنون بعد از 5 سال بالغ بر 250 هزار مسلح شده است. رهبران این نیروها در توافقی ضمنی و با تقسیم قدرت و ثروت در لیبی یک حاکمیت پوشالی قومی و مذهبی شبیه حکومت عراق بوجود آورده اند. سران تشکیل دهنده این حاکمیت کل درآمد نفت و گاز لیبی را تصرف و بخشا به مخارج ملیششیای خود می رسانند. همانطوریکه در عراق هم همین سناریو به اجرا در آمده است. برای مثال مخارج حدود دو میلیون سرباز ارتش عراق و ملیششیای سازمانهای اسلامی و شیعی و سنی و کرد از درآمد نفت این کشور تامین می شود.

نیروهای ملیششیای مسلح وابسته به جریانات قومی و مذهبی در لیبی عبارتند از:

1 اسلامی ها: سازمان طرفداران شریعتی، تیپ های 17 شوبات، سپر ایبی، تیپهای قلقالی صاعقه، نیروهای داعش و ...

2 نیروهای طرفدار حکومت اکثرا بخشی از ارتش سابق لیبی دوران قذافی اند.

3 نیروی کرامت به فرماندهی سرهنگ خلیفه عنتر که از فرماندهان سابق ارتش قذافی است و پس از آنکه بخش زیادی از افسران ارتش عراق از جانب ملیششیای جدید کشته شدند، تشکیل شده است.

اکنون لیبی عملا به چند بخش تحت تسلط نیروهای قومی و مذهبی ملیششیایی داخلی و حامیان خارجی شان تقسیم شده است. توافق ضمنی این نیروهای سناریوی سیاهی در چیزی به نام حکومت لیبی صرفا برای تقسیم قدرت و ثروت میان خود است. کاری که مدام بر سر کم و کیف آن در جدال و گاها جنگ با هم قرار دارند.

به این وضعیت باید دخالت و اهداف دول آمریکا و اروپایی و بعضی دولتهای عربی را اضافه کرد که هر کدام با اتکا به نیروی طرفدار و یا مزدور خود در پی تامین منافع اقتصادی و سیاسی خویش اند.

در حال حاضر هیچ امیدی به ایجاد یک حاکمیت واحد ولو به سبب دولت های بورژوازی متعارف کنونی که به سازماندهی اقتصاد و سیاست و امنیت و به درجه ای تامین زندگی مردم متعهد باشد، وجود ندارد. دورنمای یک قالب و کشور واحد لیبی تکه پاره شده، در شرایط کنونی مطلقا وجود ندارد. این سناریویی است که در عراق و سوریه و یمن و غیره و هم شاهد هستیم...

چیزی که در این میان معنی دار است این است که کشورهای قدرتمند جهان از قبیل آمریکا و متحدین اروپاییش و حتی دولی چون عربستان و

ایران و غیره، از این وضعیت در عراق و سوریه و لیبی و یمن و ... علاوه بر بهره برداری اقتصادی، بهره برداری سیاسی و روانی کاملا معینی می کنند. نمونه های خودساخته ی کشورهای عراق و لیبی و سوریه را جلو چشمان جهانیان می گیرند تا به طبقه کارگر و مردم جهان بگویند که تجربه انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا به نام بهار عربی یک اشتباه و خطا است و نتیجه اش همین است که امروز در عراق و سوریه و لیبی می بینید. پس ساکت باشید و به سهم خود راضی و خدا را شکر کنید که تحت حاکمیت بورژوازی عاقل و زیر لوای دمکراسی و سرمایه داری بازار آزاد حقوق و دستمزدی ولو بخور و نمیر دارید. این سرنوشت شما است. این سرنوشت بشر دنیای امروز است. سرنوشتی که ما بورژوازی جهان با ابرقدرتی آمریکا برایتان تعیین کرده ایم. می خواهند طبقه کارگر و زحمتکشان جوامع امروز را از فکر کردن و دست بردن به انقلاب پشیمان کنند.

بورژوازی آمریکا و غرب با دخالت و تجاوز خود در منطقه علاوه بر اینکه دست دول دیگر منطقه مانند عربستان و ترکیه و ایران را هم باز گذاشته اند که از این لحاف پاره پاره شده سهم خود را بگیرند، به طبقه کارگر و مردم منطقه این پیام را هم می رسانند که سرنوشت تحت حاکمیت صاحبان شرکت نفت عربستان و جمهوری اسلامی و دولت اردوغان... بهتر از سناریوی عراق و لیبی و سوریه است. دست به کلاهتان بگیرید که باد نبرد.

اما این سیاست ضد بشری بورژوازی جهان امروز و در راس آنها دولتهای آمریکا و انگلستان و فرانسه و غیره، نمی تواند کاربردی طولانی مدت داشته باشد.

هر چه هست طبقه کارگر و مردم آزادیخواه منطقه را نمی توان برای همیشه تسلیم سناریوی دشمنان طبقاتی خود و تهدید بورژوازی جهانی و کشور خود، نگه داشت. خواست رفاه و آزادی و امنیت را ممکن است بتوان مدتی با ارعاب و جنگ و تحمیل سناریوی سیاه سرکوب کرد و به عقب نشاند، اما طبقه کارگر و انسان آگاه جهان امروز را نمی توان برای مدت طولانی در شرایط جنگ و فلاکت و فقر و گرسنگی و بیکاری و فحشا و بردگی مزدی کر و کور نگه داشت. جنگ طبقاتی کارگران با سرمایه داران و دولتهایشان و جنگ گرسنگان علیه شکم سیران مفت خور در همه جای دنیا در راه است. جدال کارگران و زحمتکشان در یونان و اسپانیا و فرانسه در مهد دمکراسی بورژوازی و در ایران تحت حاکمیت زور و شکنجه و اعدام، تنها نمونه هایی از حرکت عظیم طبقاتی و اجتماعی برای زندگی بهتر است.

خرداد ۹۵ ژوئن ۲۰۱۶

”نینا را بخوانید“

و به

دیگران توصیه

کنید“

در حاشیه درگیریهای اخیر پیشمرگان حدکا با نیروهای مسلح رژیم در کردستان

مظفر محمدی

بنا به خبرهای رسیده، واحدی از پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران در تاریخ 26 خرداد در منطقه اشنویه با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی درگیر شده اند. در این درگیری متأسفانه تعدادی از پیشمرگان جان باختند و به پاسداران و بسیجی های رژیم هم تلفاتی وارد شده است. در هفته های اخیر درگیریهای مشابهی هم رخ داده است. ضمن تسلیت به رفقا و خانواده جانبختگان، نکاتی را در این رابطه به اطلاع می رسانم. دوستی در یکی از روستاهای منطقه کردستان ابراز نگرانی می کرد که جمهوری اسلامی اخیراً تعداد بیشتری از روستاییان مناطق مختلف کردستان را بعنوان بسیج یا پیشمرگان مسلمان کرد، مسلح کرده است. و می پرسید که آیا این همان مزدوران سابق نیستند که در میان مردم به "جاش" مشهور بودند؟ و با وجود اینکه مبارزه مسلحانه به شیوه سابق مدت ها است انجام نمی شود، هدف رژیم از این کار چیست؟

نگرانی این دوست واقعی است. مسلح کردن روستاییان از جانب رژیم سابقه طولانی دارد و با وجودیکه در دو دهه اخیر ابراز وجود نظامی و عملیات مسلحانه در کردستان وجود نداشته و یا بسیار محدود و گاه توسط پژاک انجام شده است. اما فعالیت سیاسی احزاب اپوزیسیون و ابراز وجود مسلحانه برای دفاع از خود در این فعالیت ها همیشه مطرح بوده و بعضاً انجام شده است. و این هنوز به معنی آغاز مبارزه مسلحانه کردستان ایران همیشه بدرجه ای میلیتاریزه بوده و این احزاب اپوزیسیون چپ و راست را مجبور کرده است که برای ارتباط با مردم با اسلحه ظاهر شوند تا بتوانند در مقابل ممانعت رژیم و تعرض نظامی آن از خود دفاع کنند.

به علاوه در کردستان اعتراضات و مبارزات آزادیخواهانه هیچوقت تعطیل نشده و جمهوری اسلامی هر چند همیشه مدعی شده که کردستان امن است و رژیم مقبول مردم واقع شده، اما در حقیقت این احساس امنیت را جمهوری اسلامی در مقابل مبارزات رادیکال مردم نداشته است. جمهوری اسلامی حتی یک روز نمی تواند بدون کمک اسلحه و سرکوب به حاکمیت و تسلطش بر مال و جان مردم در کردستان ادامه دهد.

در نتیجه مسأله اسلحه و میلیتاریزه کردن و حکومتیهای نظامی اعلام نشده بهنگام احتمال اعتراضات توده ای در شهرها به مناسبتهای مختلف سیاست جمهوری اسلامی بوده و هست. در مقابل این وضعیت احزاب اپوزیسیون ناچار برای تداوم فعالیت تبلیغی و سیاسی و سازماندهی خود، نتوانسته و نمی توانند بدون سلاح برای دفاع از خود ابراز وجود کنند. در این شرایط ابراز وجود مسلحانه، برای حضور در میان مردم به سیاستی اجتناب ناپذیر تبدیل شده است. هدف رژیم در مسلح کردن تعدادی از مردم روستاها برای مقابله با این حضور و ابراز وجود مسلحانه است و می خواهد به این

تنگین بزنند.

مردم شهر و روستاهای کردستان حق دارند اسلحه داشته باشند. جوانان و آزادیخواهان شهر و روستاهای کردستان می توانند گارد آزادی مسلح و غیر مسلح خود را داشته باشند. زمانی که گارد آزادی گسترش یابد، شک نباید کرد که این افراد مسلح چاره ای نخواهند داشت که اسلحه خیانت به مردم را از دوش بر دارند و بخصوص جرات نخواهند کرد که این اسلحه را پیش خود نگه دارند.

مبارزه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و زنان و جوانان برابری طلب با جمهوری اسلامی خاتمه نیافته است. سرنگونی این رژیم از دستور خارج نشده است. جمهوری اسلامی دستش تا ارنج به خون کارگران و زنان و جوانان این مملکت آلوده است. این رژیم هزاران و ده ها هزار انسان آزادیخواه را تنها در کردستان و از میان پیشمرگان کشته و یا اعدام کرده و مدام به این جنایت ادامه می دهد. این رژیم قتل عام خاوران است. کم ترین خانواده ای در کردستان را می توان یافت که فرزند یا قوم و خویش و همسایه شان توسط رژیم کشته و یا زندانی و شکنجه و تعقیب نشده باشد. این رژیم هنوز که هنوز است به عناوین مختلف از مقاومت کارگران و مردم آزادیخواه کردستان انتقام می گیرد. همراه شدن با این دشمن و همکاری با آن جرم سنگینی است که بسادگی بخشوده نخواهد شد. کسانی که در مناطق روستایی اسلحه دشمن را بر دوش کشیده اند خواه از آن استفاده کنند یا نه، شریک جرم جمهوری اسلامی اند. اگر تنگ و بی آبرویی کنونی هنوز برای کنار گذاشتن این سلاح ها کافی نیست، اما تاوان سنگین تری را باید انتظار بکشند.

جمهوری اسلامی با مسلح کردن بخشی از مردم مناطق روستایی امنیت فعالیت سیاسی مردم را به خطر انداخته است. راه ممانعت از این خطر این است که جوانان و مردم آزادیخواه روستاها با سازمان دادن واحدهای مسلح گارد از امنیت و سلامت جامعه خود دفاع کنند.

حضور و ابراز وجود گارد آزادی می تواند ان بخش از روستاییان مسلح را از کرده خود پیشیمان کند. آن ها باید متوجه باشند که اگر امروز فکر می کنند از جانب نیروهای مسلح اپوزیسیون خطری متوجهشان نیست و فعلاً دل جمهوری اسلامی را باید به دست آورد، اما بفهمند و ببینند که با حضور و ابراز وجود گارد آزادی در دل شهر و روستاها و در همسایگی شان، تا زمانی که اسلحه رژیم را با خود دارند آب خوشی از گلویشان پایین نخواهد رفت.

حضور و اعلام و ابراز وجود گارد آزادی می تواند شرایطی فراهم کند که هیچ فرصت طلبی که اسلحه دشمن را برداشته است جرات نکند این کار را ادامه دهد. باید این فرصت طلبان و یا افراد عقیمانده و ناآگاه را متوجه عواقب کار تنگین شان کرد. باید امروز با فشار و طرد و سرزنش و نهایتاً با تهدید و اتمام حجت، آنها را از خیانتی که دارند می کنند باز داشته شوند. واحدهای گارد آزادی در شهر و روستاها همین امروز ضامن امنیت و حفظ حرمت انسان های جامعه ی خود اند. جامعه ای که خیانت و همکاری و همراهی با دشمن از جانب هیچ کسی پذیرفته نخواهد شد.

ترتیب بگوید که بخشی از مردم کردستان را با خود همراه دارد که حتی حاضرند بخاطرش بجنگند.

اما رژیم بر متن کدام شرایط و اوضاع و احوال است که توانسته و می تواند هنوز بخشی از مردم روستاها را مسلح کند. بین مردم تفرقه بیندازد و با تحمیل تحقیر و بی آبرویی به این بخش، آنها را به مزدوران بی اجر و مزد و جاسوسان خود در مناطق روستایی تبدیل کند. کاری که در شهرها قادر به آن نیست.

با نگاهی به رابطه دولتهای مختلف جمهوری اسلامی با مردم مناطق روستایی بخصوص در کردستان علت این امر مشخص می شود. اکنون بخش بزرگ روستاییان، دیگر نه زحمتکشان روستا بلکه به کشاورزان و دامداران صاحب ملک و دام تبدیل شده و اقشاری از بورژوازی و خرده بورژوازی روستایی را تشکیل می دهند. اقشار به لحاظ سیاسی عقبمانده ای که در رای دادن به و طرفداری از احمدی نژاد مشهورند.

در میان بورژوازی و خرده بورژوازی روستایی بیشترین بسیجی های فعال و غیر فعال و مسلح و غیر مسلح و همکاران و جاسوسان رژیم وجود دارند که توسط نهادهای سپاه پاسداران و بسیج مستضعفین سازمان می یابند. بجز بخش بسیار کوچکی تحت نام پیشمرگان مسلمان کرد که حقوق ناچیزی می گیرند و مزدور رسمی اند، بقیه منافعی در جمهوری اسلامی دارند که حاضرند پیه بی آبرویی و خیانت را به تن بمانند تا منافعشان تامین شود. این ها توجه جمهوری اسلامی به خود را نشانه رحم و شفقت و یا تصمیم دولت به تامین رفاهیات مردم می دانند نه در نتیجه و دستاورد مبارزات چند دهه سیاسی و نظامی کارگران و مردم کردستان.

وقتی با آنها روبرو می شوید و حرف می زنید، میگویند ما اسلحه را بخاطر جنگ با پیشمرگان و یا جاسوسی مردم نگرقتیم. رژیم آن را به ما تحمیل کرده است ودر ازای کارهایی که می کند و یا وام هایی که می دهد، از ما خواسته است که این کار را بکنیم. حتی زمانی احزاب ناسیونالیست در کردستان مسلح شدن مردم را به نفع خود می دانستند و می گفتند این اسلحه ها در نهایت از آن ما خواهد شد.

اما چه تاریخا و چه اکنون می بینیم که در کردستان و بخصوص در مناطق روستایی پدیده بسیج مسلح در اکثر روستاها روبرویم که مانع و دزدی برای فعالیت سیاسی احزاب و مردم است.

ما به صراحت و بدون اما و اگر از روستاییانی که اسلحه رژیم را تحویل گرفته اند و اکنون می بینیم علیه ابراز وجود نظامی و سیاسی احزاب و فعالیتهای آزادیخواهانه و حق طلبانه مردم از آنها بهره برداری می شود، می خواهیم که این تنگ همکاری با دشمن کارگران و مردم را از دامن خود پاک کنند. مردم شرافتمند مناطق روستایی باید این بخش از روستاییان مسلح شده توسط رژیم را مورد سرزنش شدید قرار داده و آنها را طرد و ایزوله کنند. باید چنان فضا را بر آن ها تنگ کرد که از این کارشان شرم کاندند و خجالت بکشند و یا جرات نکنند دست به این کار

هر چه بگندد نمکش می زند، وای به روزی که بگندد نمک!

مظفر محمدی

این تیتیر یک یادداشت محمود صالحی یکی از رهبران و فعالین کارگری، درفیس بوک است. در این یادداشت یا بقول صالحی "گپ زدن"، گفته شده است:

- کارگرانی هستند در موقعیتهایی چون مدیر عامل، هیات مدیره انجمن، هیاتهای تشخیص و حال اختلاف و... که نه تنها از حقوق کارگردفاع نمی کنند بلکه آن را پایمال هم می کنند.

- کسانی به نام فعال کارگری و سیاسی صاحب کارگاه هستند ولی حقوق کارگران را حتی مطابق مصوبه دستمزد دولت نمی پردازند و هر وقت دلشان خواست کارگر را اخراج می کنند.

- و کسانی هم هستند به نام فعال کارگری که به رای و تصمیم مجمع عمومی کارگران پایبند نیستند چون منافع شخصی دارند.

و بالاخره محمود صالحی بعنوان نتیجه گیری می نویسد، طبقه کارگر باید این ناخالصی را از درون خود بزدايد و صفوف طبقاتیش را منسجم کند... (نقل به معنی)

در رابطه با موارد فوق من هم با این دوستان گپی می زنم:

ابتدا باید بگویم که این موارد و ده ها وصدها موضوع مشابه دیگر، خاص شهر سقز و یا کردستان نیست. این ها پدیده هایی هستند که در صفوف کل طبقه کارگر به وفور وجود دارند.

اما چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که چرایی آن را نمی توان از نیت شرادم ها دانست. قیل از اینکه این عملکردها مال کسانی باشد، خود یک سنت در جنبش کارگری است. سنت های مختلف در جنبش های اجتماعی و در جنبش طبقه کارگر هم هر کدام حال و هوا و افق و شیوه کار خود را دارند. بنا بر این بحث بر سر افراد نیست. گویا اگر کسی را از مدیرعامل و یا هیات مدیره انجمن و یا دیگر نمایندگی های کارگری بر داریم و کسان دیگر را بگماریم مساله حل می شود. بحث بر سر سنت و افق کارگری و غیر کارگری است.

بهترین کارگران و دلسوزترین ها را در این سمت ها بگمارید اما در قالب همان سنت کار کنند، چیزی عوض نمی شود. مساله نیت خیر یا شر این و آن کارگر و این و آن کس و فعال کارگری و غیره نیست.

برای مثال انجمن های صنفی موجود و حتی سندیکاها ولو بهترینشان نمی تواند در سنت سندیکایی و سندیکالیسم نباشند. نمی توان لباس سندیکالیسم را پوشید اما کار دیگری کرد. در سنت سندیکالیستی، هیات مدیره و مدیر عامل و نمایندگانی در هیاتهای تشخیص و حل اختلاف و غیره، در چهار چوب افق و سیاست و شیوه های کار و مبارزه ای قرار می گیرند که نهایت افق شان رفرمی است آن هم با هزار اما و اگر و نه سیخ بسوزد، نه کباب. نه کارفرما ضرر کند و نه کارگر بیشتر از جثه صنفی اش پایش را از گلیم خود دراز کند. در سنت سندیکالیستی هیاتهای مدیره و نمایندگان خود را واسطه بین کارگر و کارفرما می دانند. این واسطه گری تا آنجا پیش می رود که ولو مجمع عمومی ای در کار باشد، اما هیات مدیره بعنوان نماینده و

تنها با استنثار کارگر و کار ارزان تر سود حاصل می شود. کارفرمای خوب کسی است که کارگاهش بیشترین سود را می برد. کارفرما های مورد نظر صالحی با هر گرایش سیاسی و

فکری و یا هر اسمی روی خودشان بگذارند، زمانی یک کارفرمای خوب و موفق اند که کارگاه با سود بالا بچرخد. و این با ادعای دوستی با کارگران و یا وعده ی تامین رفاهیات و آزادی عمل کارگر امکانپذیر نیست، جز با استنثار هرچه شدیدتر. جای هیچگونه گلگی نیست.

این قانون سرمایه است و استثنا ندارد.

معمولا در اینطور موارد نمونه انگلس به میان می آید. که هم کمونیست و رهبر کارگری بوده و همزمان مدیر کارخانه. اما واقعیت این است که انگلس در نقش مدیر کارخانه پدرش بعنوان یک کارمند و حقوق بگیر هیچ کاری بیشتر از هر مدیر دیگر کارخانه نمی توانست انجام دهد.

ولو ممکن است انگلس بیشتر از هر مدیر دیگری احترام کارگران را نگه داشته و تن به پایمال کردن حقوقشان نداده باشد. اما هیچ وقت

نه می خواسته و نه می توانسته کارگر در کارخانه استنثار نشود و یا کارخانه پدرش را سوسپالیزه کند. انگلس با حقوقی که از پدرش

می گرفته کار سازماندهی تبلیغ و ترویج رهبری جنبش های کارگری و اجتماعی دوران خودش را انجام داده و خانواده مارکس را بلحاظ گذران زندگی تامین می کرده است. و این یک نمونه و استثنا در تاریخ است. نمی توان همیشه داد.

مدتی پیش دوستی از کردستان می گفت، کارفرمای ما ادم خوبی است و رابطه اش با کارگران خوب است. بخرج خودش جشن اول مه را برای کارگران برگزار می کند و ... جالب است که این دوست من خودش هم سرکارگر خوب کارگاه بود.

تصورش را بکنید، یک کارفرما و صاحب کارخانه "خوب"، یک سرکارگر کمونیست... پس بایستی کارخانه بهشت کارگران می شد. اما در همین کارخانه کارگران در بهترین حالت دستمزدشان بموقع پرداخت می شد وگرنه رابطه کار و سرمایه و تامین سود برای سرمایه دار جز با استنثار کارگر غیر ممکن است. کارگاه یا کارخانه ای در هیچ کجای دنیا وجود ندارد که هم کارفرما و هم کارگران به سهم خود راضی باشند و منفعت مشترکی داشته باشند. کارگر در بهترین کارخانه های ولو با مدیریت انگلس استنثار می شود. مزد بگیر است. تابع قوانین ناظر بر کار است. حداکثر برده محترمی است. اما برده است.

کارگران باید بیاموزند که همانطوری که یک کارفرمای "خوب" و قدیم سیاسی و مدعی دفاع از کارگر نمی تواند بار استنثار و بردگی مزدی اش را سبک کند، همانطور کارگران آش نذری و افطار مجانی حاج آقای سرمایه دار و صاحب کارخانه را نپذیرند. لطفا دستمزد کارگران را به موقع بدهید و آنقدر بدهید که فردا با شکم گرسنه سر کار برنگردد، بهشت هم مجانی خدمت شما. و بالاخره نتیجه گیری صالحی این است که، "طبقه کارگر در این شرایط باید خود را از این ناخالصی ها و کارفرمایانی که در لباس کارگر در صفوف آنان ظاهر شده اند برهاند و صفوف طبقاتی خود را منسجم تر کند."

فکر می کنم این نتیجه گیری بر اساس عملکرد کسانی که مورد نظر صالحی اند گرفته شده است. چگونه کارگران خود را از کارفرما در هر لباسی می رهند؟! ←

→ یا ناخالصی مدیر عامل و هیاتهای تشخیص و حل اختلافی که حقوق کارگران را پایمال میکنند، می زدایند! کارفرما و بورژوازی خوب و بد نداریم و کارگران هم از این واقعیت گریزی نمی توانند داشته باشند. کارفرماها هزار و یک ترفند دارند. مثلاً کارفرمای کرد در کردستان وانمود می کند که با کارگران در کردستان یک ملت را تشکیل می دهند و خودی اند. پس باید کارگر خدارا شکر کند که چنین است. یا کارفرمای فارس ایرانی است با کارگران یک میهن دارند و به این خاطر گویا هر دو منافع مشترکی دارند و ...

چیزی که کارگران باید بیاموزند این است که رابطه کار و سرمایه و رابطه طبقه کارگر و سرمایه دار، رابطه دو طبقه متخاصم با منافع متضاد است. هیچ دلیل و بهانه ای مثل ایرانی و کرد و عرب و ترک و سیاسی و غیر سیاسی بودن کارفرما و ادعای دوستی اش با کارگران نمی تواند این اختلاف طبقاتی و اختلاف منافع را بپوشاند و نادیده بگیرد. انسجام در صفوف طبقه کارگر، تنها با خودآگاهی طبقاتی و اینکه هر تک کارگری و هر بخش کارگری در این و آن کارگاه و کارخانه و شرکت و معدن خود را جزئی و بخشی از کل طبقه کارگر بداند که با یک نظام طبقاتی بورژوایی طرف حساب اند، بوجود می آید. با افق کارگری و طبقاتی می توان هر گونه خالصی و ناخالصی و یا کلک و حيله های کارفرمایان و صاحبان کارگاه و کارخانه و دولت و حاشیه هایشان را کنار زد. افق انقلاب کارگری و خلع ید از بورژوازی می تواند و باید ناظر بر هر حرکت و مبارزه و اعتراض کارگران و طبقه کارگر علیه بورژوازی و دولتشان... باشد. در بعد سازمانی و تشکیلات کارگری هم مدام تغییر هیات مدیره خوب به جای بد و یا هیاتهای حل اختلاف خوب و خالص و از این قبیل، جز فرسوده کردن نیروی کار و اتلاف وقت نیست.

باید سنت ها را تغییر داد. باید بجای اتکا به سنت سندیکالیستی و رفرمیستی به سنت کارگری شورایی و مجامع عمومی منظم کارگری و کمیته های کارخانه روی آورد. باید کمیته های کمونیستی کارگری از میان رهبران و فعالین کمونیست کارگران سازمان یابند و کفه ترازو را به نفع طبقه کارگر سنگین کنند. کارگران کمونیست و رهبران عملی کارگران با رهبری و سازماندهی یک مبارزه اقتصادی رادیکال و بدون توهم به بورژوازی، هم خودآگاهی طبقاتی را در میان کارگران گسترش می دهند و هم برای هدایت و رهبری مبارزات اجتماعی برسر آزادی و رفاه و امنیت جامعه، آماده می شوند.

خرداد ماه ۹۵ (ژوئن ۲۰۱۶)

فعالیت مشترک کمونیست ها...

تماس با حزب حکمتیست

دبیر خانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی، آذر مدرسی

azar.moda@googlemail.com

دبیر کمیته رهبری، خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دبیر تبلیغات، امان کفا

Aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب مظفر محمدی

Mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور، امان کفا

Aman.kafa@gmail.com

مناشریه دفتر کردستان حزب حکمتیست/خطاری

سر دبیر: محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com

دستیار سردبیر: آرام خوانچه زر

aram.202@gmail.com

گرفته اند؟ اگر کارفرمایان درون کمیته ها و نهادهای به اصطلاح مدافع کارگرانند، اگر کشاورز و مغازه دار و بازاری هوداران کارگران در درون این تشکل ها هستند، باید به اینها توصیه کرد شرافتمندانه بروند صندوق کمک برای فعالین کارگری زندانی و خانواده های بیکار و فقیر زده کارگری و سالخوردگان بی حامی و پشتیبان و به حقوق بازنشستگی و... دایر کنند و از میان هم طبقه های انساندوست شان برای صندوق شان اسپانسر بگیرند و امر سازماندهی تشکل کارگری و رهبری کارگر را به خودشان بسپارند. اگر میان این نهادها کارگران و فعالین راستین کارگری حضور دارند که حاضر به همکاری اند، باید صمیمانه متوجه سمت تا به امروز فعالیت شان کرد و برای ایفای نقش در میان کارگران توصیه کار میان همکاران و هم محله ای های شان را پیشنهاد کنید.

کسانی هستند خود در مرکز کارشان سندیکا و یا انجمن صنفی شان و کار با همکاران شان را به امان خدا رها کرده و خود رفته و در این نهادهای هودار کارگر به "فعال کارگری" تبدیل شده است! به اینها باید گفت رفیق من اگر شما جدی هستید و کمونیست، آنجا چکار میکنید؟

در کل این پروسه، آنچه که نباید یکبار دیگر تکرار شود، سازماندهی نهادهایی برای علاف کردن مردم است. همکاری همگانی برای دخالت کمونیستی در انجمن های صنفی موجود، برای اتکای شان به مجامع عمومی کارگری، گسترش شبکه های کمونیستی کارگران، محافل مطالعاتی کمونیستی، تشکیل صندوق ها و تکثیرشان در محل کار و محل زندگی، گروههای جوانان عدالتخواه در محلات، کمیته های محلات، کمیته های کارخانه و هزار و یک تشکل و نهاد علنی و مخفی در محل کار و زندگی، همه ممکن و عملی و کارسازند. شرط اولیه دور ریختن سنتی است که همه را سرباز ضد رژیم گری سنت ناسیونالیستی میکند و در عمل شهر و جامعه را یکدست تحویل ناسیونالیست ها میدهد.

خرداد ماه ۹۵ (ژوئن ۲۰۱۶)

زنده باد انقلاب کارگری